

گفتار استوار
در شرح شروط کلمه توحید
«لا إله إلا الله»

تهیه و تنظیم:
ماجد بن سلیمان الرسی
شوال ۱۴۳۳ هـ.ق

ترجمه: عبدالشکور دهقان

شرح شروط كلمة التوحيد بالفارسية

تأليف

ماجد سليمان الرسي

١٤٣٣ هجري

ترجمه الى الفارسية

عبد الشكور دهقان

مراجعہ

عبد القدوس البلوشي

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۷	پیشگفتار
۱۶	باب شروط «لا اله الا الله»
۱۷	ذکر شروط هشت‌گانه «لا اله الا الله» همراه با شرح آن‌ها
۲۰	دلایل «لا اله الا الله»
۳۱	شرح شروط لا اله الا الله
۳۱	شرط اول: علم یقینی به معنای آن و ضد آن جهل است
۳۴	شرط دوم: قبول آن و ضد آن رد کردن و ایمان نیاوردن به مقتضیات آن است
۳۶	شرط سوم: اخلاص در آن، و ضد آن افتادن در دام شرک است
۳۹	شرط چهارم: محبت به آن و به آنچه بر آن دلالت دارد، و ضد آن بغض نسبت به این کلمه است
۴۵	فصلی در دسته‌بندی مردم در باب ولایت مؤمنان و بیزارى از کافران
۴۷	شرط پنجم: تسلیم و انقیاد در برابر آن با انجام اوامر و ترک نواهی
۵۰	شرط ششم: یقین به آن، که همان کمال علم یقینی به این کلمه است و ضد آن شک در مفاهیم و مقتضیات آن است
۵۵	شرط هفتم: صدق (راستگویی) در آن، که همان تطابق ایمان قلبی با گفتار زبانی و عمل جوارح است، و ضد آن نفاق است
۵۸	شرط هشتم: کفر به آنچه با آن منافات دارد، و ضد آن، ایمان به تمام یا بخشی از چیزهایی است که با آن منافات دارد
۶۳	توضیح تکمیلی در شرح معنای «الطاغوت»
۷۲	فصل در فضیلت ذکر خداوند با «لا اله الا الله»
۷۹	خاتمه

مقدمه

ستایش تنها از آن خداست و درود و سلام بر کسی که پیامبری پس از او نیست. اما بعد: همانا هدف خلقت جن و انس، این است که تنها او را پرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند». عبادت شامل هر آن چیزی است که خداوند آن را دوست دارد و می‌پسندد؛ از گفتارها و کردارهای پنهان و آشکار.

«پس نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، امانتداری، نیکی به پدر و مادر، صله رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کافران و منافقان، نیکی به همسایه، یتیم، بینوا، در راه مانده و برده، نیکی به حیوانات و دعا، ذکر، تلاوت قرآن و امثال اینها از جمله عبادت‌ها هستند.

همچنین دوستی خدا و پیامبرش، ترس از خدا و بازگشت به سوی او، خالص کردن دین برای او، صبر بر انجام دستورات او، شکر نعمتش، خشنودی به قضای او، توکل بر او، امید به رحمتش، ترس از عذابش و امثال اینها؛ نیز از جمله عبادت خداوند به شمار می‌روند».^۱

ضد عبادت، شرک در عبادت خداست؛ به این صورت که انسان برای خداوند شریکی قرار دهد که او را مانند خدا پرستد و از او مانند خدا بترسد و با چیزی از عبادات مانند دعا، نماز، قربانی، نذر یا غیر اینها، همان‌گونه که به خدا تقرب می‌جوید، به آن شریک نیز تقرب جوید.

^۱ . به نقل از مجموع الفتاوی ابن تیمیہ رحمہ اللہ (جلد ۱۰، صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۰) با اندکی تصرف.

سخن در این پژوهش مختصر، بر شرح شروط هشت گانه برای تحقق کلمه توحید «لا اله الا الله» متمرکز است؛ چرا که تحقق کلمه توحید در درون انسان، از مهم‌ترین کارهاست. چگونه چنین نباشد در حالی که ورود به بهشت و نجات از دوزخ به آن بستگی دارد؟

کسی که شروط «لا اله الا الله» را استنباط و استخراج کرده است، شیخ عبدالرحمن بن حسن رَحْمَةُ اللَّهِ^۲ است. (به سخن او در کتاب «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲/۲۴۳ - ۲۴۴، ۲۴۶) مراجعه کنید). همان گونه که شیخ سلیمان بن سحمان رَحْمَةُ اللَّهِ نیز این شروط را به او نسبت داده و چنانکه در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲/۳۵۰-۳۶۲) آمده، گفته است:

«اما شروط آن که استاد ما شیخ عبدالرحمن بن حسن ذکر کرده است که در شهادت «لا اله الا الله» گریز و چاره‌ای از آنها نیست؛ ایشان رَحْمَةُ اللَّهِ فرموده‌اند: هفت شرط در شهادت «لا اله الا الله» الزامی است که به گوینده‌اش سودی نمی‌رساند مگر با جمع شدن همه آنها:

اول: علمی که منافی جهل باشد؛ پس کسی که معنای آن را نداند، نسبت به مدلول آن جاهل است.

^۲ . شیخ عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب - رحمه الله علیه - در سال ۱۱۹۶ هجری قمری در شهر درعیه متولد شد. او در خانواده پدری بزرگش، شیخ محمد بن عبدالوهاب، پرورش یافت و نزد او و عموهایش توحید، حدیث و فقه را فراگرفت. عبدالرحمن بعدها برای ادامه تحصیل به مصر رفت و آنجا از شماری از علمای بزرگ، از جمله: شیخ حسن القویسی، شیخ عبدالرحمن الجبرتی، شیخ عبدالله باسودان درس حدیث آموخت. همچنین از مفتی الجزایر، شیخ محمد بن محمود الجزایری الحنفی الاثری بهره برد و از همه این علما در تمام روایات حدیثی‌شان اجازه روایت دریافت کرد.

او در مصر، علاوه بر حدیث، نزد استادان دیگر نحو، قرائت قرآن و علوم گوناگون را نیز آموخت. شیخ عبدالرحمن شاگردان فراوانی پرورش داد که برجسته‌ترین آنان پسرش، شیخ عبداللطیف بود. او تصنیفات متعددی دارد که می‌توان به چند اثر مهم اشاره کرد: فتح المجید: خلاصه‌ای از کتاب پسر عمویش شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، یعنی تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، قره عیون الموحیدین فی تحقیق دعوة الأنبياء والمرسلین: حاشیه‌ای سودمند بر کتاب التوحید. او همچنین نامه‌ها و رساله‌های متعددی تألیف کرده که بیشتر آن‌ها در مجموعه‌های معروف: الدرر السنية من الأجوبة النجدية و مجموعة الرسائل والمسائل النجدية گردآوری شده است. شیخ عبدالرحمن رحمه الله در سال ۱۲۸۵ هجری قمری پس از عمری پربرار در دعوت به توحید خالص، دفاع از اسلام، و مبارزه با بدعت‌ها و شرک‌ها در نجد و دیگر سرزمین‌ها درگذشت. برای آگاهی بیشتر از زندگی او می‌توان به مقدمه کتاب فتح المجید (تحقیق اشرف بن عبدالمقصود) مراجعه کرد، که نوشته شیخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن حسن (نوه او) است.

دوم: یقینی که منافی شک باشد؛ زیرا برخی از مردم آن را می‌گویند در حالی که نسبت به معنایی که بر آن دلالت دارد، شک دارند.

سوم: اخلاصی که منافی شرک باشد؛ پس اگر فرد تمام اعمالش را برای خدا خالص نگرداند، مشرک است؛ شرکی که با اخلاص منافات دارد.

چهارم: صدق و راستی که منافی نفاق باشد؛ زیرا منافقان آن را می‌گویند، اما آنچه بر زبان می‌آورند با آنچه به آن اعتقاد دارند مطابقت ندارد، پس گفته‌ی آنان به دلیل مخالفت ظاهر با باطن، دروغ است.

پنجم: پذیرشی که منافی رد کردن باشد؛ زیرا برخی از مردم با وجود شناخت معنای آن، این کلمه را می‌گویند، اما دعوت کسی را که آنان را به سوی آن می‌خواند نمی‌پذیرند؛ یا به دلیل تکبر، یا حسادت، یا سایر اسباب و دلایلی که مانع پذیرش آن می‌شوند. از این رو می‌بینی که با اهل اخلاص دشمنی می‌ورزند و با اهل شرک دوستی می‌کنند و آنان را دوست می‌دارند.

ششم: انقیاد و تسلیمی که منافی شرک باشد؛ زیرا برخی از مردم با وجود شناخت معنای آن، آن را با زبان می‌گویند، اما برای انجام حقوق و لوازم آن از جمله ولاء و براء (دوستی و دشمنی برای خدا) و عمل به احکام اسلام گردن نمی‌نهند و چیزی جز آنچه با هوای نفسشان موافق باشد یا برای به دست آوردن دنیایشان باشد را نمی‌پذیرند که این حال بسیاری از مردم است.

هفتم: محبتی که منافی ضد آن باشد.

پایان آنچه شیخ ذکر کرد».

گردآورنده که خداوند از او درگذرد، می گوید: سخن شیخ سلیمان بن سحمان رَحْمَةُ اللَّهِ پایان یافت و این مطلب در «الدرر السنية من الأجوبة النجدية» (۲/۳۵۹-۳۶۰) ثبت شده است.

از خداوند متعال به واسطه‌ی نام‌ها و صفات والایش مسألت دارم که ما و تمام مسلمانان را برای خالص گرداندن عمل تنها برای خداوند یگانه توفیق دهد و ما و آنان را از راه‌های شرک و گمراهی دور بدارد، خداوند داناتر است. و درود و سلام فراوان خداوند بر پیامبر ما محمد و بر خاندان و یارانش باد.

نوشته: ماجد بن سلیمان رسی

بیست و هشتم شعبان سال ۱۴۳۳ هجری

عربستان سعودی

www.saaaid.net/book، majed.alrassi@gmail.com

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش تنها از آن خداست و درود و سلام بر کسی که پیامبری پس از او نیست. اما بعد:

همانا گواهی دادن به «**لا اله الا الله**» بزرگ‌ترین گواهی در هستی از سوی بزرگ‌ترین گواهی دهنده، یعنی خداوند عزوجل است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾ [سورة آل عمران: ۱۸]. «خدا، فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند که معبودی [به حق] جز او نیست؛ در حالی که به عدالت قیام دارد؛ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است».

پس گواهی «**لا اله الا الله**» کامل‌ترین گواهی‌هاست.

«و گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، یگانه است و شریکی برای او نیست؛ کلمه‌ای که زمین و آسمان‌ها به واسطه آن برپا شده‌اند و تمام مخلوقات به خاطر آن آفریده شده‌اند و به واسطه آن خداوند متعال پیامبرانش را فرستاد، کتاب‌هایش را نازل کرد و شریعت‌هایش را وضع نمود. به خاطر آن ترازوهای اعمال نصب گردید، نامه‌های اعمال نهاده شد و بازار بهشت و دوزخ برپا گشت و به واسطه آن خلائق به مؤمنان و کافران و نیکوکاران و بدکاران تقسیم شدند. پس این کلمه منشأ آفرینش و فرمان و پاداش و کیفر است و آن حقی است که آفریده‌شدگان برای آن آفریده شده‌اند و پرسش و حساب‌رسی درباره آن و حقوق آن است و ثواب و عقاب بر اساس آن واقع می‌شود. قبله بر آن پایه ریزی شده و دین بر آن پایه‌گذاری شده است. شمشیرهای جهاد به خاطر آن کشیده شده و آن

حق خداوند بر تمام بندگان است. پس آن کلمه اسلام و کلید ورود به آن است و پیشینیان و آیندگان درباره آن بازخواست می‌شوند؛ پس دو پای بنده در پیشگاه خداوند تکان نمی‌خورد تا آنکه از دو مسأله پرسیده شود: چه چیزی را می‌پرستیدید؟ و به پیامبران چه پاسخی دادید؟^۳ پاسخ پرسش اول، با تحقق «**لا اله الا الله**» در شناخت، اقرار و عمل است.

و پاسخ پرسش دوم، با تحقق «**محمد رسول الله**» در شناخت، اقرار، انقیاد و فرمان‌برداری است».

کلمه «**لا اله الا الله**» کلمه اخلاص نامیده می‌شود؛ خالص چیزی است که از ناخالصی‌ها پاک باشد، ناخالصی در اینجا چیزی است که به تحقق کلمه «**لا اله الا الله**» خدشه وارد می‌کند. پس هر کس «**لا اله الا الله**» را خالص گرداند، دین خود را برای خداوند عزوجل خالص گردانیده و هیچ‌کس را در آن شریک قرار نداده است و این فرموده خداوند را در خود محقق ساخته است: ﴿قُلِ اللَّهُ أَغْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾ [سورة الزمر: ۱۴]. «بگو: تنها خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام».

کلمه «**لا اله الا الله**» همچنین کلمه توحید نامیده می‌شود، زیرا مقتضای آن یگانه دانستن خداوند در عبادت است. کسی توحید می‌ورزد که چیزی را یگانه قرار دهد. ضد آن شرک است؛ یعنی قرار دادن معبودی همراه با خدا، چه آن معبود فرشته باشد یا پیامبر، یا قبر یا ولی و یا غیر این‌ها باشد و آن عبادت هر چه که باشد.

۳. دلیل این امر از قرآن کریم این فرموده خداوند متعال است: (وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُم أَوْ يَنْتَصِرُونَ) [سورة شعرا: ۹۲-۹۳]. «و به آنان گفته می‌شود: معبودانی که می‌پرستیدید کجایند؟ * [معبودانی] غیر از خدا، آیا شما را یاری می‌کنند یا خودشان یاری می‌شوند؟» و فرموده خداوند متعال: (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ) [سورة قصص: ۶۵] «و روزی که آنان را ندا می‌دهد و می‌گوید: به فرستادگان [ما] چه پاسخی دادید؟».

این جریر با سند خود از ابوالعالیه در تفسیر آیه: (فَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید * از آنچه انجام می‌دادند»، نقل کرده است که گفت: «در روز قیامت از همه بندگان درباره دو مورد سؤال می‌شود؛ از آنچه می‌پرستیدند، و از پاسخی که به پیامبران دادند.» تفسیر سوره حجر، آیات ۹۲-۹۳. ابن قیم (رحمه الله) می‌گوید: این دو کلمه، همان مضمون شهادتین هستند. «الرسالة النبویة»، ص ۸۰، ناشر: مکتبة الخراز - جده.

پس کلمه «**لا اله الا الله**» کلمه‌ای بسیار بزرگ است، بلکه بزرگ‌ترین کلماتی است که خداوند متعال با آن یاد می‌شود، آیات و احادیث فراوانی در بیان عظمت آن وارد شده است. از جمله فرموده خداوند متعال: ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ تُسْلِمُونَ﴾ [سورة الأنبياء: ۱۰۸]. «بگو: تنها به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است؛ پس آیا تسلیم می‌شوید؟». در این آیه می‌بینیم که خداوند متعال با ادات حصر «إنما»، وحی را در توحید منحصر کرده است.

شیخ محمد امین بن محمد مختار شنقیطی **رَحِمَهُ اللهُ**^۴ در بیان نکته‌ی حصرِ وحی در توحید الوهیت در آیه مذکور در کلمه «إنما» می‌گوید: «حصر وحی در توحید الوهیت، حصر آن در اصلِ بزرگ‌تری است که تمام فروع به آن بازمی‌گردد؛ زیرا شریعت‌های تمام پیامبران در ضمن «**لا اله الا الله**» داخل است، چون معنای آن خلع تمام هم‌تایان به جز خداوند در تمامی عبادات و یگانه دانستن خداوند در تمامی انواع عبادات است، پس تمام اوامر و نواهی گفتاری، کرداری و اعتقادی در آن داخل می‌شود.»^۵

من (نویسنده) می‌گویم: نظیر این آیه، فرموده خداوند متعال در همان سوره است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [سورة الأنبياء: ۲۵] «و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستید».

^۴ . او شیخ علامه، اصولی و مفسر، محمد الأمين بن محمد المختار الشنقيطي، از علمای برجسته قرن چهاردهم هجری است. وی دارای دانشی فراوان، هوشی سرشار و حافظه‌ای کم‌نظیر بود. حدود بیست کتاب تألیف کرده که بیشتر آن‌ها در زمینه تفسیر، فقه و عقیده است و مشهورترین آن‌ها «أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن» و «مذكرة أصول الفقه على روضة الناظر» می‌باشد. مؤلفات او در یک مجموعه علمی با عنوان «آثار الشيخ محمد الأمين الشنقيطي» گردآوری شده است. وی در سال ۱۳۶۹ هـ درگذشت. (با تلخیص از زندگی‌نامه او در مقدمه کتاب «الأضواء»، ناشر: دار عالم الفوائد - مکه).

^۵ . «دفع إيهام الاضطراب عن آيات الكتاب»، سوره انبياء: ۱۰۸.

این تکرار رسالت پیامبران در سوره «الانبياء»، تأکیدی بر اهمیت توحید عبادت در زندگی پیامبران وجود دارد.

از جمله احادیث نبوی که بر عظمت کلمه «لا اله الا الله» دلالت دارد، حدیث عبدالله بن عمرو رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمودند: «إِنْ نُوحَا قَالَ لِابْنِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ: آمُرُكَ بِاثْنَتَيْنِ، وَأَنْهَاكَ عَنْ اثْنَتَيْنِ، آمُرُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ لَوْ وُضِعَتْ فِي كِفَّةٍ، وَوُضِعَتْ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فِي كِفَّةٍ؛ رَجَحَتْ بِهِنَّ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ فِي حَلَقَةٍ مُبْهِمَةٍ^٦ قَصَمْتَهُنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...»؛^٧ «همانا نوح به هنگام مرگ به پسرش گفت: تو را به دو چیز فرمان می‌دهم و از دو چیز باز می‌دارم؛ تو را به «لا اله الا الله» فرمان می‌دهم، زیرا اگر آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفت گانه در یک کفه ترازو نهاده شوند و «لا اله الا الله» در کفه دیگر، «لا اله الا الله» بر آن‌ها سنگینی خواهد کرد و اگر آسمان‌های هفت گانه مانند حلقه‌ای بسته باشند، «لا اله الا الله» آن‌ها را در هم می‌شکند...».

یکی از دلایل دیگر عظمت کلمه «لا اله الا الله» این است که بدون هیچ مانع و حجابی به سوی خداوند بالا می‌رود. از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «مَا قَالَ عَبْدٌ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَطُّ مُخْلِصًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى تُقْضِيَ إِلَيْهِ الْعَرْشُ مَا اجْتَنَبَ الْكِبَائِرَ»^٨؛ «هیچ بنده‌ای هرگز از روی اخلاص نگفت «لا اله الا الله»، مگر آنکه درهای آسمان برای او گشوده شد تا آنکه به عرش برسد، مادامی که از گناهان کبیره دوری گزیند».

^٦ . «مُبْهِمَةٌ» یعنی در آن شکاف و درزی نیست. ر.ک: «لسان العرب»، واژه: بَهَمٌ.

^٧ . بخاری در «الأدب المفرد» (۵۴۸) و احمد در «مسند» (۱۷۰/۲) آن را روایت کرده‌اند و محققان «مسند» و همچنین آلبانی در «السلسلة الصحيحة» (۱۳۴) آن را تصحیح کرده‌اند.

^٨ . ترمذی (۳۵۹۰)، آلبانی در «صحیح الجامع» آن را صحیح دانسته است: (۵۶۴۸).

از دلایل عظمت این کلمه آن است که بر زبان آوردن آن، برترین شعبه ایمان است. از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «الإيمان بضع وسبعون - أو بضع وستون - شعبة ، فأفضلها قول «لا إله إلا الله» ، وأدناها إمطة الأذى عن الطريق ، والحياء شعبة من الإيمان»^۹؛ «ایمان هفتاد و اندی - یا شصت و اندی - شعبه دارد؛ برترین آن‌ها گفتن «لا إله إلا الله» و پایین‌ترین آن‌ها برداشتن چیزهای آزاردهنده از مسیر است و حیا شعبه‌ای از ایمان است».

من می‌گویم: از آنجا که کلمه «لا إله إلا الله» چنین جایگاهی دارد، سفیان بن عیینه رَحِمَهُ اللَّهُ گفته است: «خداوند نعمتی بزرگ‌تر از اینکه «لا إله إلا الله» را به بندگان شناساند، به آنان ارزانی نداشته است».^{۱۰}

کلمه «لا إله إلا الله» متضمن یک نفی و یک اثبات است: نفی الوهیت و عبادت از هر آنچه غیر از خداست و اثبات آن تنها برای خداوند. پس «لا إله إلا الله» دلالت بر این دارد که هر آنچه به جز خدا پرستیده می‌شود، عبادت آن باطل است؛ آن معبود هر چه می‌خواهد باشد، فرشته یا پیامبر یا قبر یا ولی یا غیر آن و نوع آن عبادت هر چه که باشد، دعا یا سجده یا قربانی یا نذر یا طواف یا غیر آن؛ زیرا هیچ‌کس جز خداوند یگانه مستحق عبادت نیست، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [سورة الذاریات: ۵۶]؛ «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند»، و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [سورة النحل: ۳۶]^{۱۱}. «و در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که: خدا را پرستید و از طاغوت دوری گزینید».

^۹ بخاری (۹) و مسلم (۳۵) ، و الفاظ از مسلم است.

^{۱۰} «کلمة الإخلاص» ابن رجب ، فصل: فضائل كلمة التوحيد.

^{۱۱} به سخنان شنیطی در کتاب «أضواء البيان» في تفسير ين آیه مراجعه شود.

شیخ محمد امین الشنقیطی رَحْمَةُ اللَّهِ در تفسیر سوره فاتحه می گوید: «فرموده خداوند متعال ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ «تنها تو را می پرستیم»: در این آیه کریمه به تحقق معنای «لا اله الا الله» اشاره شده است، زیرا معنای آن مرکب از دو امر است: نفی و اثبات. نفی: یعنی خلع تمامی معبودان به جز خداوند متعال در تمام انواع عبادات و اثبات: یعنی یگانه دانستن پروردگار آسمان ها و زمین در تمامی انواع عبادات به شیوه ای مشروع.

در این آیه، به نفی موجود در «لا اله الا الله» با مقدم کردن معمول که همان «ایاک» است اشاره شده، و پیش تر گفته شد که مقدم کردن معمول از صیغه های حصر است و به اثبات آن، با فرموده اش ﴿نَعْبُدُ﴾ اشاره کرده است.

معنای اشاره شده در اینجا، به تفصیل در آیات دیگری نیز بیان شده است، مانند فرموده اش: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ﴾ [سورة البقرة: ۲۱]؛ «ای مردم، پروردگارتان را پرستید»، که در آن با ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمُ﴾ به اثبات آن تصریح نموده، و در پایان همین آیه با ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [سورة البقرة: ۲۲]؛ «پس در حالی که می دانید، برای خدا همتیانی قرار ندهید» به نفی تصریح کرده است.

مانند فرموده اش: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [سورة النحل: ۳۶] «و به راستی در هر امتی پیامبری فرستادیم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید»، که با ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ به اثبات، و با ﴿وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ به نفی تصریح نموده است.

مانند فرموده اش: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [سورة لقمان: ۲۲]؛ «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی گمان به

دستگیره‌ای استوار چنگ زده است»، که با ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾ به نفی، و با ﴿وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ به اثبات تصریح کرده است.

مانند فرموده‌اش: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [سورة الزخرف: ۲۶ - ۲۷]؛ «و چون ابراهیم به پدر و قومش گفت: من از آنچه می‌پرستید بیزارم * مگر آن کسی که مرا آفرید».

مانند فرموده‌اش: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [سورة الأنبياء: ۲۵]؛ «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستید».

و فرموده‌اش: ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾ [سورة الزخرف: ۴۵]؛ «و از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا به جای [خدای] رحمان، معبودانی برای پرستش قرار داده‌ایم؟». پایان سخن ایشان، رَحْمَةُ اللَّهِ^{۱۲}.

ابن قیم رَحْمَةُ اللَّهِ^{۱۳} در بیان معنای کلمه «لا اله الا الله» می‌گوید: «و روح این کلمه و راز آن: یگانه دانستن پروردگار جَلَّ جَلَالُهُ در محبت، بزرگداشت، تعظیم، بیم و امید، و توابع آن‌ها از قبیل توکل، بازگشت (انابه)، رغبت و ترس است. پس جز او را دوست نمی‌دارد و هر آنچه غیر او را که دوست بدارد، تنها به تبع محبت به او و برای اینکه وسیله‌ای جهت افزایش محبت به او باشد دوست می‌دارد و جز از او نمی‌ترسد و جز به او امید نمی‌بندد و جز بر او

^{۱۲} «أضواء البيان»، تفسیر سورة الفاتحة، با اختصار. به سخنان ایشان در تفسیر ایه اخیر سوره حجر مراجعه شود.
^{۱۳} او محمد بن ابی‌بکر بن سعد زرعی و سپس دمشقی است که به «ابن قیم جوزی» شهرت دارد. وی از علمای قرن هشتم [هجری] است و تا زمان مرگ استادش، ابن تیمیّه، در سال ۷۲۸ هجری ملازم و همراه او بود و از شاگردان برجسته وی به شمار می‌رفت. پس از او پرچم دعوت و جهاد علمی را بر دوش کشید تا اینکه در سال ۷۵۱ هجری درگذشت. او دانش و آگاهی وسیعی داشت، تألیف زیادی دارد، در استدلال و استنباط توانمند بود و مقبولیت گسترده‌ای داشت؛ تا جایی که آیندگان عیال علم او شدند و تألیفاتش مورد پذیرش همگان قرار گرفت. او عقیده اسلامی را با اقتدار یاری کرد و با نظم و نثر به بدعت‌گذاران، به‌ویژه فلسفه‌زدگان، قبرپرستان، تأویل‌گرایان و صوفیان پاسخ داد. خداوند او را مشمول رحمت و اسعه خویش گرداند؛ چرا که او و استادش دین خدا را تجدید کردند و نقطه عطفی در حیات امت اسلامی بودند. برای مطالعه زندگی‌نامه او به کتاب «شذرات الذهب» اثر ابن عماد و «ذیل طبقات الحنابلة» اثر ابن رجب مراجعه کنید. یکی از جامع‌ترین زندگی‌نامه‌های نوشته شده درباره او، نوشته‌ی شیخ بکر بن عبدالله ابوزید (رحمه الله) در کتابش با عنوان «ابن قیم جوزی، حیات و آثار» می‌باشد.

توکل نمی‌کند و جز به سوی او رغبت نمی‌نماید و جز از او بیم ندارد و جز به نام او سوگند یاد نمی‌کند و جز برای او نذر نمی‌کند و توبه نمی‌کند مگر به سوی او و فرمان نمی‌برد مگر فرمان او را و در کارها جز به او تکیه نمی‌کند و در سختی‌ها جز از او یاری نمی‌جوید و جز به او پناه نمی‌برد و جز برای او سجده نمی‌کند و جز برای او و به نام او ذبح نمی‌کند و تمام این‌ها در یک حرف جمع می‌شود و آن این است که: با هیچ‌یک از انواع عبادت‌ها جز او پرستش نشود. پس این است معنای گواهی **لا اله الا الله**». ^{۱۴}

بنابراین، پرستش تنها خداوند و دوری از پرستش غیر او، محور دعوت پیامبران و مغز دین و اساس آیین است و محقق ساختن آن شرط ورود به بهشت و نجات از دوزخ می‌باشد. بر این اساس، سزاوار است کسی که هدفش خدا و جهان آخرت است، معنای این شهادت را در درون خویش محقق سازد. راهی برای این کار وجود ندارد مگر با شناخت معنای این شهادت و شناخت شروط آن؛ زیرا این کلمه تنها با بر زبان آوردن آن از سوی گوینده‌اش پذیرفته نمی‌شود، بلکه چاره‌ای از ادای حق آن، انجام فریضه آن، و برآوردن شروطی که در کتاب خدا و سنت پیامبرش **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** وارد شده است، نیست. چرا که واضح است هر طاعتی که بنده به وسیله آن به خدا تقرب می‌جوید از او پذیرفته نمی‌شود مگر با رعایت شروط آن؛ چنان‌که نماز پذیرفته نمی‌شود مگر با شروطش، مانند اسلام، پاکی و رو به قبله بودن و حج پذیرفته نمی‌شود مگر با شروطش مانند اسلام، بلوغ و وجود محرم برای زن. در مورد «**لا اله الا الله**» نیز امر به همین منوال است؛ این کلمه پذیرفته نمی‌شود مگر با شروط مشخصی که در قرآن و سنت ذکر شده‌اند و برخی از اهل علم با جستجو و پژوهش آن‌ها را

^{۱۴}. «الداء والدواء»، ص ۳۰۱، ناشر: دار ابن الجوزي - دمام، با اندکی اختصار.

استخراج کرده و سپس در کتاب‌هایی گردآوری نموده‌اند تا درک آن‌ها را برای مردم آسان سازند.^{۱۵}

^{۱۵}. با تصرف از «فقه الأدعية والأذکار»، شروط «لا إله إلا الله»، شیخ دکتر عبد الرزاق بن عبد المحسن البدر حفظه الله.

باب شروط «لا اله الا الله»

از جمله مواردی که نزد سلف صالح (رحمهم الله) ثابت و قطعی است، این است که شهادت «لا اله الا الله» شروطی دارد. به وهب بن منبه^{۱۶} گفته شد: آیا کلید بهشت «لا اله الا الله» نیست؟ او پاسخ داد: چرا، اما هیچ کلیدی نیست مگر آنکه دندانهای دارد؛ پس اگر کلیدی بیاوری که دندان داشته باشد در برایت گشوده می شود و اگر کلیدی بدون دندان بیاوری در برایت باز نخواهد شد.^{۱۷}

پیش از شروع به ذکر این شروط و شرح آنها، شایسته است یادآوری کنیم که خداوند تبارک و تعالی در کتاب عزیز خود اشاره فرموده است که پایبندی به شروط کلمه توحید «لا اله الا الله» از ویژگی های اهل بهشت است؛ آنجا که می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ﴾ [سوره معارج: ۳۳]؛ «و کسانی که بر گواهی های خود ایستاده اند». و این شهادت - اگرچه مقصود از آن تمام گواهی هاست - اما شهادت «لا اله الا الله» سزاوارترین این گواهی ها برای پایبندی و تحقق بخشیدن است، و در درجه اول مقصود آیه قرار می گیرد.^{۱۸}

^{۱۶} . وهب بن منبه، همان گونه که عجلای گفته است، از تابعیان ثقه (مورد اعتماد) بود. او در دوران [خلافت] عثمان در سال ۳۴ هجری قمری متولد شد. روایات حدیثی او اندک است و وسعت و فراوانی دانش او بیشتر در زمینه اسرائیلیات و کتب (صحیفه های) اهل کتاب می باشد. رک: «السیر» (۵۴۵/۴).

^{۱۷} . این روایت را ابونعیم در «الحلیة» (۶۸/۴)، (ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت) و بیهقی در «الأسماء والصفات» (شماره ۲۰۸)، (ناشر: مکتبة السوادی - جده) و اسحاق بن راهویه چنان که در «المطالب العالیة» (ج ۱۲، شماره: ۲۸۹۳)، ناشر: دار العاصمة - ریاض آمده، روایت کرده اند.

^{۱۸} . برای بهره مندی بیشتر، به آنچه مفسران در تفسیر این آیه گفته اند مراجعه کنید و همچنین سخنان ابن قیم (رحمه الله) را پیرامون برپایی و ادای این شهادت و دستبندی مردم در ادای آن، در کتاب وی با نام «الداء والدواء»، ص ۳۰۲، ناشر: دار ابن الجوزی - دمام، مطالعه نمایید.

ذکر شروط هشت گانه «لا اله الا الله» همراه با شرح آنها

خداوند تو را رحمت کند؛ بدان که شهادت «لا اله الا الله» برای گوینده اش سودی ندارد مگر با تحقق بخشیدن به هشت شرط. پس اگر بنده آنها را در درون خود محقق سازد، این سخن درباره او صدق می کند که کلمه «لا اله الا الله» را در خود محقق ساخته و سزاوار پاداش آن است و از اهل آن به شمار می رود. اما اگر آنها را محقق نسازد، بر زبان آوردن آن تنها یک سخن توخالی است که او را وارد دین اسلام نمی کند؛ مانند منافقان که آن را با زبان خود می گویند تا سپری برای آنان در میان مؤمنان باشد و جان و مالشان را حفظ کند، اما در روز قیامت در پیشگاه خداوند هیچ سودی برایشان نخواهد داشت، زیرا اعتقاد قلبی و عمل اعضا و جوارح با آن همراه نشده است و در آخرت در پایین ترین طبقه دوزخ خواهند بود؛ همانند برادران کافرشان. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [سورة النساء: ۱۴۵]؛ «بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از آتش هستند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت».

شروط هشت گانه عبارتند از:

شرط اول: علم قطعی به معنای آن و ضد آن جهل به آن است.

شرط دوم: پذیرش آن و ضد آن رد کردن آن و عدم ایمان به مقتضیات آن است.

شرط سوم: اخلاص در آن و ضد آن گرفتار شدن در شرک است.

شرط چهارم: محبت به آن و به آنچه بر آن دلالت دارد و ضد آن کینه ورزیدن نسبت به این کلمه است.

شرط پنجم: گردن نهادن (انقیاد) به آن با انجام اوامر و ترک نواهی.

شرط ششم: یقین به آن، که همان کمال علم یقینی به آن است و ضد آن شک در مدلول و مقتضیات آن است.

شرط هفتم: صدق در آن و آن هماهنگی ایمان قلبی با گفتار زبان و عمل اعضا و جوارح است، و ضد آن نفاق است.

شرط هشتم: کفر ورزیدن به آنچه منافی آن است و ضد آن ایمان آوردن به تمام یا بخشی از چیزهایی است که با آن منافات دارد.

شیخ حافظ بن احمد الحکمی رَحِمَهُ اللهُ شروط «لا اله الا الله» را در منظومه خود «سلم الوصول إلى علم الأصول في التوحيد» گردآورده و می گوید:

وبشروط سبعة قد قُيِّدَتْ وفي نصوص الوحي حقا وردت

فإنه لم ينتفع قائلها بالنطق إلا حيث يستكملها

العلم واليقين والقبول والانقياد فادر ما أقول

والصدق والإخلاص والمحبة وفَقَّك الله لما أحبه

«این کلمه به هفت شرط مقید شده است که در متون وحی به حق وارد شده اند.

پس گوینده اش از گفتن آن سودی نمی برد مگر آنکه آن ها را کامل کند:

علم، یقین، قبول، و انقیاد؛ پس بدان چه می گویم. و صدق، اخلاص، و محبت؛ خداوند تو را به آنچه دوست دارد موفق بدارد».

همان‌طور که برخی از علما شروط هشت‌گانه شهادت «لا اله الا الله» را در دو بیت جمع کرده‌اند:

علم یقین وإخلاص وصدقك مع محبة وانقياد والقبول لها
وزید ثامنہا الکفران منك بما سوى الإله من الأشياء قد أُلِها

«علم، یقین، اخلاص، و صدق تو، همراه با محبت، انقیاد، و قبول آن. و هشتمین شرط بر آن افزوده شد که همان کفر ورزیدن تو به هر آن چیزی است که به جز خداوند برحق، پرستیده (و معبود واقع) شده است».

دلایل «لا اله الا الله»

خداوند تو را رحمت کند؛ بدان که بزرگ‌ترین دلیل بر استحقاق خداوند متعال برای اینکه تنها او پرستیده شود و نه غیر او، تفرد و یگانگی خداوند متعال در ربوبیت^{۱۹} این جهان است؛ که هیچ شریک و یآوری در آن ندارد. «رب» کسی است که آفرینش، فرمانروایی، روزی دادن و فرمان (یعنی تدبیر امور این جهان) به دست اوست. پس هیچ آفریننده‌ای جز خدا نیست و هیچ مالکی جز او نیست و هیچ روزی‌دهنده‌ای جز او نیست و هیچ فرمان‌دهنده‌ای جز او نیست. خداوند متعال در بیان یگانگی خود در آفرینش می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [سورة الأعراف: ۵۴]؛ «آگاه باشید که آفرینش و فرمان تنها از آن اوست»، و می‌فرماید: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [سورة البقرة: ۱۱۷]؛ «پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است»؛ «بدیع» یعنی ابداع‌کننده،^{۲۰} و معنایش ایجادکننده آسمان‌ها و زمین است.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [سورة فاطر: ۱] «ستایش مخصوص خدایی است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است»؛ و معنای «فاطر» یعنی ایجادکننده.

دلیل یگانگی او در مُلک و فرمانروایی، این فرموده خداوند متعال است: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ [سورة الإسراء: ۱۱۱] «و بگو: ستایش مخصوص خدایی است که نه فرزندی گرفته و نه در فرمانروایی شریکی دارد»، و فرموده‌اش: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ [سورة الملك: ۱]؛ «پربرکت است کسی که فرمانروایی به دست اوست»، و فرموده‌اش: ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ [سورة فاطر: ۱۳] «این است خداوند، پروردگار شما؛

^{۱۹} . که به توحید ربوبیت مشهور است.

^{۲۰} . به «مفردات ألفاظ القرآن الكريم» راغب الأصفهانی رحمه الله مراجعه شود.

فرمانروایی تنها از آن اوست و کسانی را که به جای او می‌خوانید، حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمایی مالک نیستند».

دلیل یگانگی او در امر - که از آن به تدبیر نیز تعبیر می‌شود - این فرموده‌اش است: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ «آگاه باشید که آفرینش و فرمان تنها از آن اوست»، و فرموده‌اش: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [سورة یس: ۸۲]؛ «فرمان ما به هر چیزی، چون ایجادش را اراده کنیم، تنها این است که به آن می‌گوییم: باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود»، و فرموده‌اش: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾ [سورة السجدة: ۵] «کار [جهان] را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس به سوی او بالا می‌رود»، و فرموده‌اش: ﴿وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾ [سورة هود: ۱۲۳] «و تمام کارها به او بازگردانده می‌شود».

بنابراین، تدبیر این جهان از زنده کردن و میراندن، باران و خشکسالی، توانگری و نیازمندی، تندرستی و بیماری، امنیت و ترس، و سایر مواردی که در این جهان جریان دارد؛ همگی تنها به فرمان خداوند متعال است.

دلیل یگانگی او در روزی دادن، این فرموده خداوند متعال است: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [سورة الروم: ۴۰]؛ «خداست آن که شما را آفرید، سپس روزی داد، آنگاه شما را می‌میراند، سپس زنده می‌کند؛ آیا از شریکان شما کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد؟».

شیخ محمد امین الشنقیطی رَحِمَهُ اللهُ در سخنی پیرامون استدلال به آفرینش و روزی دادن بر استحقاق خداوند (و نه غیر او) برای پرستش، می‌گوید: «از بزرگ‌ترین براهین اینکه تنها خدا باید پرستیده شود، این است که او ما را آفریده و از نیستی به هستی پدید آورده است و

آفرینش او نسبت به ما از شگفتی‌ها و عجایب آفرینش اوست، همان گونه که نمونه کوچکی از آن را در اینجا بیان می‌کنیم:

اولاً: خداوند در قرآن، تفاوت و نشانه متمایزکننده میان کسی که مستحق پرستش است و کسی که مستحق پرستش نیست را، ایجاد کردن، پدید آوردن و آشکار ساختن از نیستی به هستی قرار داده است. پس کسی که تو را پدید می‌آورد و از نیستی به هستی می‌آورد، بر تو واجب است که او را پرستی و کسی که تو را نیافریده است، خود نیازمند آفریننده‌ای - مانند تو - است. پس تو و او هر دو ملزم هستی کسی را که شما را آفریده است پرستید، و از این روست که در اینجا فرموده است: ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾ [سورة البقرة: ۲۱]؛ «پروردگارتان را که شما را آفریده است پرستید»، و خداوند جل و علا می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ [سورة النحل: ۱۷] «پس آیا کسی که می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌آفریند؟»، و ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [سورة الرعد: ۱۶] «آیا برای خدا شریکانی قرار داده‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند، پس آفرینش بر آنان مشتبّه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و او یگانه قهار است». آفریننده همه چیز، همان معبود همه چیز است. و این خلقت که خالق هستی ما را بر آن آفریده، از شگفتی‌ها و عجایب کار سازنده ماست، و به ما فرمانی داده که بر هر انسانی واجب است تا در آن بنگرد و تأمل کند؛ آنجا که فرموده است: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ [سورة الطارق: ۵]؛ «پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است»؛ این یک فرمان واجب از سوی خالق هستی است...

او فرزندان آدم را بر این صورت خلق کرده است؛ بینی را در اینجا و دو چشم را در اینجا قرار داده، و هیچ دو نفری کاملاً شبیه هم نیستند، بلکه هر انسانی را با صورتی متفاوت از

دیگری خلق کرده است و این صورتی که هر فرد بر اساس آن شکل گرفته، در علم ازلی خداوند موجود است و دقیقاً مطابق با همان علم پیشین اجرا شده است و اگر میلیون‌ها میلیون نفر بیشتر از کسانی که خلق شده‌اند آفریده می‌شدند، باز هم علم او کم نمی‌آورد و برای هر فردی صورتی متفاوت از دیگری وجود می‌داشت؛ تا جایی که حتی ردپایشان در زمین، تن صدایشان و اثر انگشتانشان بر روی کاغذها همگی با هم متفاوت است. این‌ها از ساخته‌های پروردگار جهانیان است، و این‌ها اسرار اندکی از اسرار معنای ﴿رَبُّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾ است؛ یعنی کسی که این کارها و شگفتی‌ها و عجایب را در تک‌تک اعضا و هر جای سوزنی از وجود شما انجام داده، همان پروردگارتان است که سزاوار پرستش شماست.

بر شما پوشیده نیست که پروردگار ما، این شگفتی‌ها و عجایب را زمانی در ما انجام داد که در شکم مادرانمان بودیم؛ نه نیازی داشت که شکم مادر یکی از ما را بشکافد، نه او را بی‌حس کند و نه در درمانگاهی بیهوش نماید؛ بلکه تمام این عملیات‌ها را انجام داد در حالی که مادر بی‌خبر بود، شادی می‌کرد و راه می‌رفت، و از هیچ کدام از کارهایی که درونش از شگفتی‌ها و عجایب آفرینش خدا در حال رخ دادن بود، آگاه نبود. سپس راه خروج را آسان می‌گرداند. ما همواره این را یادآوری می‌کنیم؛ زیرا خداوند ما را به آن توجه می‌دهد، آنجا که می‌فرماید: ﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾ «شما را در شکم مادرانتان آفرینشی پس از آفرینش دیگر، در تاریکی‌های سه گانه می‌آفریند»؛ تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی جفت؛ ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾ [سورة الزمر: ۶]؛ «این است خداوند، پروردگار شما؛ فرمانروایی از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه بازگردانده می‌شوید؟». و این همان

محل شاهد (مقصود ما) است؛ پس آن کسی که این آفرینش و ایجاد را انجام می‌دهد، همان کسی است که سزاوار پرستش است...

سپس در براهین عقلی افزود: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾ «کسی که زمین را برای شما بستری قرار داد»؛ یعنی: این از شگفتی‌های کار و عجایب فرمان اوست که ایجاب می‌کند تنها او پرستیده شود و دانسته شود که تنها او پروردگار است.

کسی که این زمین را گستراند، بی‌تدبیر نبوده است؛ ﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾ [سورة الذاریات: ۴۸]؛ «و زمین را گسترديم، پس چه نیکو گستراننده‌ای هستیم». زمین را چنان نساخت که در فصل گرما به شدت گرما را جذب کند و نه در فصل سرما به شدت سرما را به خود بگیرد. اگر زمین را تماماً از آهن، مس، سرب یا قلع می‌ساخت، تمام ساکنانش هلاک می‌شدند. بلکه آن را نرم و ملایم قرار داد تا آفریده‌شدگان بر آن زندگی کنند، و قابلیت کشاورزی، انواع درختکاری، جاری ساختن چشمه‌ها و رودها، و ساختن خانه‌ها را داشته باشد. و آن را با کوه‌ها تثبیت و استوار نمود، و مردگان در آن دفن می‌شوند، چنان که فرمود: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا﴾ [سورة المرسلات: ۲۵ - ۲۶] «آیا زمین را دربرگیرنده قرار ندادیم؟ * [هم برای] زندگان و [هم] مردگان».

فرموده‌اش ﴿فَاتًا﴾ مصدر «كَفَتُهُ» است، یعنی آن را در بر گرفت و جمع کرد. یعنی شما را دربر می‌گیرد؛ زندگانتان را بر روی خود و مردگانتان را در قبرها در دل خود جمع می‌کند و این زمینی که خداوند آن را این گونه گسترانده، در آن جل و علا از این کوه‌ها به رنگ‌های گوناگون پراکنده است: ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ * وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [سورة فاطر: ۲۷ - ۲۸]؛ «و از کوه‌ها راه‌ها (یا رگه‌ها)ی سفید و سرخ که رنگ‌هایشان متفاوت

است، و سیاه تیره [آفریدیم] * و از انسان‌ها، جنبندگان و چهارپایان نیز به همین گونه رنگ‌هایشان متفاوت است؛ از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند». در زمین انواع حیوانات، درختان، میوه‌ها، انواع غلات، مزارع، معادن و کوه‌ها را با تفاوت در رنگ‌ها، شکل‌ها، منافع، اندازه‌ها و طعم‌ها پراکنده ساخت؛ ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ لِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [سورة الرعد: ۴]؛ «و در زمین قطعه‌هایی در کنار یکدیگر است و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرماي برآمده از یک ریشه و غیر آن، که با یک آب سیراب می‌شوند، و ما برخی از آن‌ها را در میوه دادن بر برخی دیگر برتری می‌دهیم؛ بی‌تردید در این‌ها نشانه‌هایی است برای مردمی که خرد می‌ورزند».

سپس فرمود: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَاءً﴾ «و آسمان را بنایی (سقفی) قرار داد»؛ یعنی: و این آسمان را بنایی به عنوان سقفِ برافراشته قرار داد، که نه می‌شکافد و نه ترک برمی‌دارد، و با وجود گذشت هزاران سال، نیازی به ترمیم و بازسازی ندارد؛ ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿ [ملک: ۲-۳] «پس دوباره بنگر، آیا هیچ شکافی می‌بینی؟ * سپس دو بارِ دیگر چشم بگردان، چشمت خوار و درمانده به سوی تو بازمی‌گردد»؛ یعنی: سست و ناتوان از عظمت آنچه دیده است.^{۲۱}

برهان روزی دادن: فرموده خداوند متعال: ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [بقره: ۲۲]؛ «و از آسمان آبی فرو

^{۲۱} ببینید که در «اضواء البیان»، تفسیر سوره احقاف، آیه ۳، گفته است: «و بدین سان دانستید که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست، جز به عنوان آفرینشی آکنده از بزرگترین حقیقت، که همانا اقامه برهان قاطع بر توحید اوست، نیافریده است...»

فرستاد، پس به وسیله آن از میوه‌ها روزی شما را بیرون آورد؛ پس برای خدا همتیانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید»

فرض کن که خداوند **جَلَّ جَلَالُهُ** آب را خلق کرد و با قدرت و اراده‌اش آن را پدید آورد و سپس آن را با این روش شگفت‌انگیز و عظیم فرود آورد، و زمین سیراب شد و آب نوشید؛ چه کسی توانایی آن را دارد که زمین را بشکافد و با ساقه نوک‌تیز گیاه از آن خارج شود؟! فرض کن که ساقه گیاه خارج شد؛ چه کسی توانایی آن را دارد که از آن خوشه بیرون بیاورد؟!

فرض کن که خوشه بیرون آمد؛ چه کسی قادر است در آن دانه برویاند؟! فرض کن که دانه خلق شد؛ چه کسی قادر است آن را رشد دهد و از مرحله‌ای به مرحله دیگر منتقل سازد تا آنکه برای خوردن کامل و آماده شود؟! ﴿ **انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** ﴾ [سورة الأنعام: ۹۹] «هنگامی که میوه می‌دهد، به میوه آن و رسیدنش بنگرید؛ بی‌تردید در این‌ها نشانه‌هایی است برای مردمی که ایمان می‌آورند»؛ و از همین رو خداوند جل و علا فرمود: ﴿ **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَأَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ *** ﴾ «پس انسان باید به خوراک خود بنگرد * که ما آب را به فراوانی فرو ریختیم * سپس زمین را شکافتیم» یعنی برای رویش گیاه - ﴿ **شَقَّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَيْنًا وَقَضْبًا *** ﴾ «شکافتنی عمیق * پس در آن دانه رویاندیم * و انگور و سبزیجات را»؛ این از شگفتی‌ها و عجایب صنع پروردگار جهانیان جل و علا است و از این رو فرمود: ﴿ **وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ *** ﴾ «و از آسمان آبی فرستاد، پس با آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد».

پس هرگاه این را دانستید و شناختید که آفریننده هستی همان کسی است که این آسمان را برافراشت و این زمین را گستراند، و شما را از نیستی به هستی پدید آورد و روزی‌ها را برای شما رویاند؛ دیگر کسی را که قادر به هیچ کاری نیست با او همتراز قرار ندهید و هیچ چیز از حقوق او را متوجه عاجز ضعیفی که بر هیچ کاری توانا نیست، نسازید. و از این رو فرمود:

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا﴾ («پس برای خدا همتایانی قرار ندهید»؛ یعنی شریکانی که حقوق او در عبادت را برای آنان صرف کنید؛ ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ «در حالی که می‌دانید» که اوست یگانه پروردگار بی‌همتا، زنده‌کننده و میراننده، قادر بر هر چیز، و کسی که به تنهایی سزاوار پرستش است». پایان سخن ایشان، رحمه الله.

فصل

مشرکان در دوران پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به ربوبیت خداوند متعال اقرار داشتند، اما در عبادت برای او شریک قائل می‌شدند. خداوند این کار را بر آنان انکار کرد، زیرا اقرار به ربوبیت برای ورود به اسلام کافی نیست تا زمانی که یگانه‌پرستی در بندگی (الوهیت) نیز به آن افزوده شود. خداوند متعال به پیامبرش **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** می‌فرماید تا به مشرکانی که به ربوبیت خدا اعتراف دارند اما در عبادت دیگران را با او شریک می‌سازند، چنین بگوید:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ لِمَنِ السَّمَاوَاتُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ يَدْعُو مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ

يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٤﴾ [سورة المؤمنون:

٨٤ - ٨٩] ٢٢

«بگو: زمین و هر کس که در آن است از آن کیست، اگر می دانید؟ خواهند گفت: از آن خداست. بگو: پس آیا متذکر نمی شوید؟ بگو: پروردگار آسمان های هفت گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خداست. بگو: پس آیا پروا نمی کنید؟ بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اوست که پناه می دهد و کسی در برابر او پناه داده نمی شود، اگر می دانید؟ خواهند گفت: از آن خداست. بگو: پس چگونه افسون می شوید؟»

مطلب معترضه

شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی رَحِمَهُ اللهُ ٢٣ می گوید: راه های رسیدن به علم «لا اله الا الله» چند چیز است:

اول - و بلکه بزرگترین آن ها - تدبر در اسماء، صفات و افعال خداوند است که بر کمال، عظمت و جلال او دلالت دارند. این امر موجب می شود انسان نهایت تلاش خود را در بندگی و پرستش پروردگار کاملی به کار گیرد که تمام ستایش ها، بزرگواری ها، جلال و جمال از آن اوست.

٢٢. ببینید این کثیر در تفسیر این آیات چه گفته است، همچنین شنیطی در تفسیر آیه ٣١ یونس، آیه ١٠٦ یوسف و آیه ٩ اسراء از ابتدای کلامش: «و قرآن عظیم بارها با اقرار کافران به ربوبیت او، که جلال و عظمتش باد، علیه آنها دلیل می آورد...».

٢٣. او دانشمند، مفسر و فقیه برجسته، شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی، یکی از علمای برجسته نجد است. او در شهر عنیزه در منطقه قصیم ساکن شد. او در سال ١٣٠٧ هجری قمری متولد شد و در سال ١٣٧٦ هجری قمری درگذشت. تعدادی از شاگردان نزد او درس خواندند و بعدها از علمای برجسته مسلمانان شدند، مانند شیخ عبدالله بن عبدالعزیز بن عقیل، شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام، شیخ محمد بن صالح العثیمین و دیگران. زندگینامه او را در کتاب «علمای نجد در طول هشت قرن» نوشته شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام رحمه الله، ببینید.

دوم: دانستن اینکه خداوند متعال در آفرینش و تدبیر جهان یگانه است، پس از این طریق دانسته می‌شود که او در الوهیت و شایستگی پرستش نیز یگانه است.^{۲۴}

سوم: دانستن اینکه او در بخشیدن نعمت‌های ظاهری و معنوی و دینی و دنیوی یگانه است. این امر موجب تعلق قلب به او، محبت به او و پرستش او به تنهایی و بدون شریک می‌شود.

چهارم: آنچه می‌بینیم و می‌شنویم از پاداش‌هایی که به اولیای موحد خود می‌دهد (مانند یاری و نعمت‌های زود هنگام) و عقوبت‌هایی که به دشمنان مشرک خود می‌رساند. این امر انگیزه‌ای است تا بدانیم تنها او شایسته تمام عبادات است.

پنجم: شناخت ویژگی‌های بت‌ها و همتایانی که به جای خدا پرستیده می‌شوند؛ اینکه آن‌ها از هر جهت ناقص‌اند، ذاتا نیازمندند، مالک سود و زیان، مرگ، حیات و رستاخیز خود و پرستندگان‌شان نیستند، پرستندگان خود را یاری نمی‌کنند و حتی به اندازه ذره‌ای در جلب خیر یا دفع شر سودی نمی‌رسانند. علم به این امور، موجب علم به «**لا اله الا الله**» و بطلان الوهیت غیر او می‌شود.

ششم: اتفاق نظر و هم‌سویی کتاب‌های آسمانی بر این موضوع.

هفتم: اینکه برگزیدگان خلق که از نظر اخلاق، عقل، اندیشه، درستی و علم کامل‌ترین آفریدگانند - یعنی رسولان، پیامبران و عالمان ربانی - به این حقیقت برای خداوند شهادت داده‌اند.

^{۲۴}. این موضوع دو فصل پیش توضیح داده شد.

هشتم: دلایل آفاقی و انفسی (در جهان و در درون انسان) که خداوند برپا داشته و به بزرگترین شکل بر توحید دلالت دارند و با زبان حال خود، به واسطه ظرافت‌های آفرینش، حکمت‌های بدیع و شگفتی‌های خلقت، این حقیقت را فریاد می‌زنند.

هنگامی که بنده در برخی از این راه‌ها - که خداوند با آن‌ها مردم را بسیار به سوی «**لا اله الا الله**» فراخوانده و در کتابش آشکار و تکرار کرده - تأمل کند، ناگزیر به یقین و علم دست می‌یابد؛ چه رسد به زمانی که همه این دلایل جمع، هم‌سو و متفق شوند و از هر سو براهین توحید اقامه گردد؟! در اینجا است که ایمان و علم در قلب بنده چنان ریشه می‌دواند که مانند کوه‌های استوار می‌گردد و شبهات و خیالات آن را نمی‌لرزاند، و تکرار باطل و شبهات تنها بر رشد و کمال آن می‌افزاید. با این حال، اگر به آن دلیل بزرگ و امرِ سترگ، یعنی تدبر در این قرآن عظیم و تأمل در آیاتش بنگری، درخواستی یافت که این بزرگترین درگاه برای رسیدن به علم توحید است و از جزئیات و کلیات آن چیزهایی به دست می‌آید که در غیر آن یافت نمی‌شود. پایان.

شرح شروط لا اله الا الله

شرط اول: علم یقینی به معنای آن و ضد آن جهل است.

معنای این شرط آن است که بنده بداند تنها خداوند مستحق تمام انواع عبادت است و غیر خدا شایستگی هیچ گونه عبادتی را ندارد.

پس جمله «**لا اله الا الله**» یعنی: هیچ معبود بر حق جز الله وجود ندارد.

جمله «وحده» (به تنهایی)؛ تأکیدی است بر اثبات یگانگی خداوند در استحقاق عبادت.

جمله «لا شریک له» (هیچ شریکی ندارد)؛ تأکیدی است بر نفی شریک.

به این سه تأکید بر انحصار حق عبادت برای خدا بنگرید: اول انحصار با حرف (إِلا)، دوم کلمه (وحده)، و سوم جمله (لا شریک له). این ها تأکید در پی تأکید است تا اهمیت مقام توحید نشان داده شود.

بنابراین کسی که کلمه «**لا اله الا الله**» را بر زبان بیاورد اما معنایش را نداند، سودی برایش نخواهد داشت، زیرا به آنچه این کلمه بر آن دلالت دارد اعتقاد نیافته است؛ مانند کسی که به زبانی سخن بگوید که آن را نمی فهمد.

از جمله آیاتی که معنای «**لا اله الا الله**» را روشن می سازد:

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾

«بگو: ای اهل کتاب، بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است: اینکه جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک نسازیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا به پروردگاری نگیرند.»

معنای ﴿سَوَاءٌ يَّيْنَنَا وَيَيْنَكُمْ﴾ این است که ما و شما در منحصر کردن عبادت برای خدا و ترک کامل شرک برابر باشیم.

همچنین ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود:

﴿إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ۚ ۲۶ ظِلَّ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ۚ ۲۷ ظِلَّ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۚ ۲۸ ظِلَّ﴾

«من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم، جز آن کس که مرا آفریده است، که او مرا هدایت خواهد کرد، و آن را کلمه‌ای ماندگار در نسل‌های پس از خود قرار داد اشد که آنان [به سوی توحید] بازگردند.»

این همان حقیقت معنای «**لا اله الا الله**» است؛ یعنی بیزاری از هر آنچه به جای خدا پرستیده می‌شود (که این بخش نفی است) و خالص کردن عبادت تنها برای خدا (که این بخش اثبات است). هر کس این را محقق سازد و بداند، به علم این کلمه دست یافته است.

شیخ عبدالرحمن سعدی **رَحْمَةُ اللَّهِ** در تفسیر آیه: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

«و آنان که جز او [خدا] را می‌خوانند اختیار هیچ شفاعتی را ندارند؛ مگر کسی که به حق گواهی داده است و آنان خود می‌دانند.»

می گوید: یعنی با زبان خود بیان کرده، با قلب خود اقرار نموده و به آنچه شهادت داده عالم باشد. شرط است که شهادت او «به حق» باشد و آن شهادت به یگانگی خداوند متعال و نبوت و رسالت پیامبران و درستی اصول و فروع و حقایق و احکام دینی است که آورده اند. اینان کسانی هستند که شفاعتِ شفاعت کنندگان در حقشان سودمند است و از عذاب خدا رهایی یافته و به پاداش او می رسند. پایان.^{۲۵}

عبارت وهم يعلمون یعنی با قلب خود آنچه را زبانشان گفته می دانند. پس خداوند «علم» را شرط شهادت به حق (یعنی شهادت **لا اله الا الله**) قرار داده است.

همچنین خداوند به پیامبرش فرمود:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [سورة محمد: ۱۹]

«پس بدان که هیچ معبودی [به حق] جز الله نیست.»

خطاب الله متعال به رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** که فرمود: ﴿فَاعْلَمْ﴾ (پس بدان) در اینجا امر به دانستن معنای «**لا اله الا الله**» است. در این آیه ابتدا به علم امر شده و سپس فرموده ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ﴾ (و برای گناهت آمرزش بخواه) که امر به عمل است، تا همیشه بر تقدم علم بر عمل آگاه سازد. به همین دلیل بخاری در «صحیح» خود بابی را با عنوان «باب العلم قبل القول والعمل» (باب علم پیش از گفتار و کردار) نام گذاری کرده و این آیه را ذکر نموده است.

شیخ سعدی می گوید: علم لزوماً باید با اقرار قلب و شناخت معنای آنچه دانستنش خواسته شده همراه باشد و کمال آن این است که به مقتضای آن عمل شود. این علمی که خدا به

^{۲۵}. به تفسیر آیه فی کتابش «تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان» مراجعه کنید.

آن فرمان داده (علم به توحید) بر هر انسانی فرض عین است و از هیچ کس ساقط نمی شود، بلکه همه به آن نیازمندند. پایان.

از جمله دلایل وجوب علم به معنای «**لا اله الا الله**»، حدیث مرفوع عثمان بن عفان است:

قال رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** : «**من مات وهو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة.**»

«رسول خدا صفرمودند: هر کس بمیرد در حالی که می داند معبودی [به حق] جز الله نیست، وارد بهشت می شود.»

شاهد در عبارت (وهو يعلم) است که نشان می دهد علم به این شهادت، شرط ورود به بهشت است.

خلاصه سخن اینکه علم به معنای کلمه توحید و فهم مضمون آن، از شروط تحقق آن است.

شرط دوم: قبول آن و ضد آن رد کردن و ایمان نیاوردن به مقتضیات آن است.

هنگامی که بنده شرط علم را شناخت، باید آنچه را «**لا اله الا الله**» بر آن دلالت دارد بپذیرد. قبول به معنای تصدیق یک چیز همراه با رضایت قلبی است. دلیل آن از قرآن:

﴿**آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ ۚ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ۚ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ غُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ**﴾ [سوره بقره: ۲۸۵]

«پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورد، و مؤمنان نیز [چنین کردند]. هر یک به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و پیامبرانش ایمان آوردند [و گفتند: ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را می خواهیم و بازگشت به سوی تو است.]]

شیخ صالح فوزان می گوید: از مقتضیات «**لا اله الا الله**»، پذیرش شریعت و قوانین خداوند در عبادات، معاملات، حلال و حرام، و رد کردن هر قانونی است که با شرع اسلام سازگار نباشد. خداوند می فرماید:

﴿ **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ** ﴾ [سوره شوری: ۲۱]

«آیا آنان شریکانی دارند که از دین برایشان چیزهایی تشریع کرده اند که خدا به آن اجازه نداده است؟»

پس باید تشریع خداوند پذیرفته شود و قوانین وضعی (بشری مخالف) رد شود. معنای این سخن، رد تمام بدعت ها و خرافاتی است که شیاطین انس و جن در عبادات می سازند. هرکس چنین چیزهایی را بپذیرد، در طاعت مشرک شده است. خداوند می فرماید:

﴿ **وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ** ﴾ [سوره انعام: ۱۲۱]

«و اگر از آنان اطاعت کنید، قطعاً شما هم مشرک خواهید بود.»

و نیز: ﴿ **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** ﴾ [توبه: ۳۱]

«آنان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا معبودانی برای خود گرفتند.» پایان.^{۲۶}

ضد قبول، «رد کردن» است؛ خواه این رد از روی انکار و لجاجت (جحود) باشد یا از روی جهل. مثال جحود، وضعیت مشرکان قریش بود که معنای کلمه را فهمیدند اما نپذیرفتند و

تکبر ورزیدند. خداوند می فرماید: ﴿ **إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ** * وَيَقُولُونَ

﴿ **أَنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ** ﴾ [سوره صافات: ۳۵-۳۶]

^{۲۶} . «لا إله إلا الله ، معناها مكانتها ، فضلها ، وآثارها في الفرد والمجتمع» ، ص ۲۱ - ۲۲ ، ناشر: دار العاصمة - الرياض.

«آنان چنین بودند که چون به ایشان گفته می‌شد هیچ معبودی جز الله نیست، تکبر می‌ورزیدند و می‌گفتند: آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟»

اما جاهل، حال کسی است که اصلاً دین اسلام را نشناخته است.

شرط سوم: اخلاص در آن، و ضد آن افتادن در دام شرک است.

ضد اخلاص، شرک است. اخلاص به معنای خالص کردن عبادات تنها برای خداوند متعال و پاک ساختن آن از روی آوردن به مخلوقات است؛ آن مخلوق هر چه که باشد، فرشته، پیامبر، ولی یا غیر آن‌ها؛ و آن عبادت هر چه که باشد، دعا، ذبح (قربانی)، سجده یا غیر آن. دلیل وجوب اخلاص این سخن خداوند متعال است: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [سوره زمر: ۲-۳]

«پس خدا را پرست در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌ای. آگاه باشید که دین خالص تنها از آن خداست.»

و سخن خداوند متعال: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [سوره بینه: ۵]

«و به آنان دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کرده و حق‌گرا باشند.»

سخن خداوند متعال: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ * قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي * فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ﴾ [سوره زمر: ۱۱-۱۵] «بگو: من مأمورم که خدا را پرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم. و مأمورم که نخستین مسلمانان باشم. بگو: من

اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم. بگو: تنها خدا را می پرستم در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام. پس شما هر چه را جز او می خواهید بپرستید.»

در حدیث عتب بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خداوند آتش را بر کسی که بگوید **لا اله الا الله** و با آن تنها رضای خدا را بطلبد، حرام کرده است.»

از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت شما در روز قیامت کیست؟ فرمودند: «خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت من در روز قیامت کسی است که از روی خلوص قلب یا جاننش بگوید **لا اله الا الله**.» (و در روایت امام احمد آمده است: خالصانه از جانب خودش بگوید **لا اله الا الله**).^{۲۷}

ابن کثیر رَحِمَهُ اللَّهُ^{۲۸} در تفسیر سخن خداوند متعال ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ می گوید: «یعنی تنها خدا را پرست که شریکی ندارد، و خلق را به این امر دعوت کن، و به آنان اعلام کن که عبادت جز برای او که یگانه است شایسته نیست، و او هیچ شریک، هم‌تا و مانند‌ای ندارد.» به همین دلیل فرمود: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾، یعنی هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود مگر عملی که انجام‌دهنده در آن تنها برای خدای یگانه بی شریک اخلاص ورزیده باشد.» پایان.

شیخ عبدالرحمن سعدی رَحِمَهُ اللَّهُ در تفسیر آیه ۵ سوره بینه می گوید: «در تمام شرایع دستوری نیافتند جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند،

^{۲۷} بخاری (۹۹)، أحمد (۳۷۳/۲).

^{۲۸} او عمادالدین، اسماعیل بن عمر بن کثیر است؛ اصالتاً بصری و دمشقی و پیرو مذهب شافعی. در آغاز قرن هشتم هجری متولد شد. نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تحصیل کرد و در فقه، تفسیر، نحو و تاریخ مهارت یافت. او تألیفات مفیدی دارد که مشهورترین آن‌ها کتاب «تفسیر القرآن العظیم» و کتاب «البدایة و النهایة» در تاریخ است. در سال ۷۷۴ هجری درگذشت. برای دیدن شرح حال او بنگرید به: «الدرر الكامنة» اثر ابن حجر، «شذرات الذهب» اثر ابن عماد و «البدیر الطالع» اثر شوکانی. رحمهم الله.

یعنی در تمام عبادات ظاهری و باطنی خود تنها رضایت خدا و تقرب به او را بخواهند. زُحْنَفَاءُ ظ یعنی روی گردان و متمایل از تمام ادیانی که با دین توحید مخالف‌اند.^{۲۹} کلمه زُحْنَفَاءُ ظ؛ «حِنْف» به معنای تمایل است و در اینجا مقصود تمایل از شرک به سوی توحید است که تأکیدی بر معنای زُحْمُخْلِصِينَ ظ می‌باشد.

سخن پیامبر که «آتش بر او حرام شده است»؛ یا به معنای تحریم ابدی است، زیرا ثابت شده است که برخی از مؤمنان به دلیل گناهان کبیره‌ای که مرتکب شده‌اند در آتش عذاب می‌شوند و سپس خداوند پس از پاک شدنشان در آتش، آنان را به بهشت می‌برد. یا اینکه مقصود این است که خداوند ورود ابتدایی آنان به آتش را حرام کرده است، زیرا آنان آنچه را خدا دستور داده انجام داده و آنچه را نهی کرده را ترک کردند.

سخن ایشان: «خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت من»؛ روشن است که در روز قیامت شفیعیان متعددی وجود دارند؛ پیامبران، فرشتگان، مؤمنان، کودکان، قرآن و غیر آن‌ها شفاعت می‌کنند و پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نیز از جمله این شفیعیان است. پس خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت ایشان در روز قیامت کسی است که از روی اخلاص بگوید «**لا اله الا الله**». بنابراین، کسی که آن را به زبان بگوید ولی با اعضا و جوارحش با آن مخالفت کند (یعنی با جوارحش شرک بورزد) از این دایره خارج است. زیرا بسیاری از کسانی که خود را به اسلام منسوب می‌کنند این کلمه را می‌گویند، اما با این حال غیر خدا را می‌خوانند و برای غیر خدا قربانی می‌کنند. گفتار این افراد با کردارشان مطابقت ندارد، در نتیجه سهمی از شفاعت پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نخواهند داشت؛ پس چه بزرگ است زیان آنان!

^{۲۹} . به تفسیر آیه در کتابش «تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان» مراجعه کنید.

از ابوشیبه خدری **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت است که گفت: از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** شنیدم که می فرمود: «هر کس بگوید لا اله الا الله در حالی که قلبش در آن خالص باشد، وارد بهشت می شود.»

خلاصه آنکه، شرط اخلاص که در این آیات و احادیث آمده، دلالت روشنی دارد بر اینکه اخلاص از شروط صحت «لا اله الا الله» است؛ پس اگر بنده بخشی از عبادات خود را برای غیر خدا انجام دهد، آن شهادت باطل می شود، زیرا با منتفی شدن شرط، مشروط نیز منتفی می گردد.

شرط چهارم: محبت به آن و به آنچه بر آن دلالت دارد، و ضد آن بغض نسبت به این کلمه است.

از شروط «**لا اله الا الله**» محبت به آن است؛ یعنی دوست داشتن آنچه بر آن دلالت دارد (اخلاص و نفی شرک). این امر مستلزم دوست داشتن اهل توحید، دوست داشتن کتاب هایی که به توحید خالص دعوت می کنند، و علمایی است که به سوی آن می خوانند. همچنین محبت به «**لا اله الا الله**» مستلزم ضد آن است، یعنی نفرت از کسی که این کلمه را ناخوشایند می دارد و از آن تکبر می ورزد (یعنی کافران).

پس کسی که از توحید، اهل آن، کتاب هایی که به آن دعوت می کنند و علمایی که به خاطر دعوتشان به توحید از آنان متنفر باشد، این شرط را نقض کرده است.

همچنین کسی که معبودان باطل (شریکان و بت ها) یا دشمنان کلمه «**لا اله الا الله**» (کافران) را دوست بدارد و از دشمنی با آنان دست بکشد، در تحقق این شرط دچار نقص شده است؛

بلکه اگر برای نابودی دین با آنان علیه مسلمانان همکاری کند، ممکن است کارش به مرز کفر برسد.

شیخ حافظ حکمی **رَحْمَةُ اللَّهِ** می گوید: «نشانه محبت بنده به پروردگارش، مقدم داشتن خواسته های خداست هرچند با هوای نفس او مخالف باشد؛ و دشمن داشتن آنچه پروردگارش دشمن می دارد هرچند هوای نفسش به آن متمایل باشد؛ و دوستی با کسی که با خدا و پیامبرش دوستی می کند و دشمنی با کسی که با او دشمنی می ورزد و پیروی از پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و دنبال کردن راه او و پذیرش هدایت او. تمام این نشانه ها شروط محبت هستند و وجود محبت با نبود یکی از این شروط غیرقابل تصور است.»

خداوند متعال درباره موالات (دوستی) و معاداة (دشمنی) در راه او می فرماید: **﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾** [سوره ممتحنه: ۴] «قطعاً برای شما در [زندگی] ابراهیم و کسانی که با او بودند سرمشقی نیکوست، آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم. ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شد تا زمانی که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

ابن تیمیه **رَحْمَةُ اللَّهِ** می گوید: «برای قلب ها هیچ شادی و لذت کاملی جز در محبت خدا و تقرب به او با کارهایی که دوست دارد وجود ندارد؛ و محبت او ممکن نیست مگر با روی گردانی از هر محبوب دیگری جز او. این حقیقت **لا اله الا الله** و همان آیین ابراهیم خلیل **عَلَيْهِ السَّلَام** و سایر پیامبران و مرسلین است.»

من (نویسنده) می‌گویم: برخی از مسلمانان به محبتِ کافران مبتلا شده‌اند که این حرام است؛ زیرا محبت به کافران همان معنای موالاتِ آنان را دارد (چرا که موالات همان محبت است). موالات با کافران بی‌شک نشان‌دهنده نقصی در تحقق شرط محبتِ کلمه «لا اله الا الله» است، زیرا محبت کامل مستلزم ضد خود است؛ یعنی دشمنی با آنچه با آن مخالف است و کسی که با آن مخالفت می‌ورزد.

آیات بسیاری در هشدار نسبت به موالات کافران وارد شده است؛ مانند سخن خداوند متعال:

﴿ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ [سوره مجادله: ۲۲]

«هیچ قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی می‌ورزند دوستی کنند، هرچند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود تأییدشان کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی وارد می‌کند که از زیر [درختان] آن جوی‌ها روان است، جاودانه در آن می‌مانند. خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند. آنان حزب خدا هستند. آگاه باشید که حزب خدا همان رستگارانند.»

پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «مستحکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.»^{۳۰}

^{۳۰} این حدیث را احمد در کتاب مسند خود (جلد ۴، ص ۲۸۶) و ابن ابی شیبیه در مصنف خود (حدیث شماره ۳۴۳۲۷، چاپ: دارالکتب العلمیة) از براء بن عازب رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند. همچنین طبرانی آن را در المعجم الكبير (جلد ۱۰، ص ۲۷۲) از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت کرده است. آلبانی این حدیث را با توجه به مجموع طرق آن در کتاب السلسلة الصحيحة (شماره ۱۷۲۸) «حسن» دانسته است.

و از انس شروایت است که پیامبر صفرمودند: «سه چیز است که در هر کس باشد شیرینی ایمان را می‌یابد» (و در لفظی دیگر: طعم ایمان را نمی‌چشد مگر کسی که سه خصلت در او باشد): «خدا و رسولش نزد او از هر چیز دیگری محبوب‌تر باشند؛ کسی را دوست بدارد و او را فقط برای خدا دوست بدارد و از بازگشت به کفر نفرت داشته باشد همان گونه که از افتادن در آتش نفرت دارد.»^{۳۱}

از سهل بن معاذ از پدرش روایت است که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «کسی که برای خدای تعالی ببخشد، برای خدای تعالی منع کند، برای خدای تعالی دوست بدارد، برای خدای تعالی دشمن بدارد و برای خدای تعالی ازدواج کند؛ قطعاً ایمانش کامل شده است.»^{۳۲}

از ابوامامه **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت است که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «کسی که برای خدا دوست بدارد، برای خدا دشمن بدارد، برای خدا ببخشد و برای خدا منع کند؛ قطعاً ایمان را کامل کرده است.»^{۳۳}

ابن قیم **رَحِمَهُ اللَّهُ** می‌گوید: «موالات (دوستی) صحیح نیست مگر با معاداة (دشمنی)، همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ [سوره شعراء: ۷۵-۷۷]

«آیا دیدید آنچه را که می‌پرستیدید، شما و پدران پیشین شما؟ پس قطعاً آن‌ها دشمن من هستند، جز پروردگار جهانیان.»

^{۳۱} بخاری (۱۶)، مسلم (۴۳)، لفظ از بخاری است.
^{۳۲} ترمذی (حدیث شماره ۲۵۱۱)، احمد (جلد ۳، ص ۴۳۸)، ابویعلی (جلد ۳، ص ۶۰) و طبرانی در المعجم الکبیر (جلد ۲۰، ص ۴۱۲) آلبانی آن را «حسن» دانسته است، و محققان مسند احمد گفته‌اند: صحیح لغیره است.
^{۳۳} أبو داود (۴۶۸۱)، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

پس این موالات و دوستی برای خلیل خدا (ابراهیم) محقق نشد مگر با تحقق این دشمنی؛ چرا که هیچ ولایتی جز برای خدا نیست و ولایت برای خدا جز با بیزاری از هر معبودی غیر از او ممکن نمی‌شود.^{۳۴}

از آنجا که محبت به کافران باعث نقص در تحقق «لا اله الا الله» می‌شود، خداوند محبت به کافران و ترک دشمنی با آنان را فساد نامیده است، چنان که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۖ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [سوره انفال: ۷۳]

«و کسانی که کافر شدند، یاران [و هم‌پیمانان] یکدیگرند. اگر آن [دستور] را انجام ندهید، در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد.»

شیخ عبدالرحمن سعدی رَحِمَهُ اللهُ در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید: «زِإِلَّا تَفْعَلُوهُ ظ یعنی موالات با مؤمنان و دشمنی با کافران را؛ به این شکل که با همه آنان (مؤمنان و کافران) دوستی کنید یا با همه دشمنی کنید یا با کافران دوستی کرده و با مؤمنان دشمنی ورزید؛ زَتَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ظ. در این صورت شری بی‌شمار پدید می‌آید از جمله آمیخته شدن حق با باطل، مؤمن با کافر، و از بین رفتن بسیاری از عبادات بزرگ مانند جهاد، هجرت و سایر مقاصد شرع و دین که اگر مؤمنان تنها یکدیگر را به ولایت و دوستی نگیرند، از دست می‌روند.» پایان.^{۳۵}

^{۳۴} . «الداء والدواء» ، ناشر: دار ابن الجوزي - دمام.

^{۳۵} . به تفسیر آیه در کتابش «تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان» مراجعه کنید.

نکته:

تعامل مسلمانان با کافران - مثلاً از طریق برقراری صلح، آتش‌بس، خرید و فروش و مانند آن - مستلزم موالات و دوستی نیست، بلکه از امور جایز است.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی وفات یافتند که زره ایشان نزد یک یهودی گرو بود. همچنین یک یهودی ایشان را به نان جو و روغنی کهنه دعوت کرد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت او را پذیرفتند. این امر دلالتی بر موالات از جانب ایشان نداشت، زیرا هدف ایشان دعوت بود، نه انس گرفتن و تمایل و گرایش که از مقتضیات موالات است.

در داستان صلح حدیبیه و صلحی که در آن رخ داد و جنگ برای ده سال متوقف شد، دلایل کافی برای جواز صلح با کافران وجود دارد.

در زمان ما - قرن پانزدهم هجری - برخی از افراد پرشور در فهم عقیده بیزاری از کافران دچار غلو شده‌اند. برخی از آنان از روی جهل گمان کرده‌اند که آتش‌بس، صلح یا تعامل با کافران جزو موالات با آنان محسوب می‌شود و این کار حرام بوده و در شریعت مطلقاً جایز نیست. سپس حاکمانی را که چنین کرده‌اند به موالات با کافران متهم ساخته و حتی این اتهام را به برخی از علمای بزرگ - به خاطر فتوای جواز آن در جهت تحقق مصلحت عمومی - نسبت داده‌اند؛ در حالی که فراموش کرده‌اند یا نمی‌دانند که بهترین خلق (پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) چنین کرده است.

تعامل با کافران نشان‌دهنده این است که اسلام دینی مناسب برای هر زمان و مکان است و در آن غل و زنجیر (سختی‌های طاقت‌فرسا) وجود ندارد. مصالح مسلمانان اقتضا می‌کند که

با مسلمانان و کافران تعامل داشته باشند؛ حتی گاهی مسلمانان نیاز دارند با برخی از کافران حربی (در حال جنگ) تعامل کنند و به همین دلیل برخی فقها در أبواب بیع (خرید و فروش)، شروطی برای تعامل با کافر حربی ذکر کرده‌اند و برخلاف گمان عده‌ای، آن را مطلقاً منع نکرده‌اند.

علاوه بر این، اسلام ازدواج با زن اهل کتاب (یهودی یا نصرانی) را با شروط مشخصی جایز دانسته است.

همچنین اسلام به عنوان یک واجب دستور داده است که مسلمان به پدر و مادر خود حتی اگر کافر باشند نیکی کند و این نیز نوعی تعامل است و دستور به قطع رابطه با آنان نداده است.

خلاصه اینکه، کفر موجب قطع تعامل نیست و تعامل نیز مستلزم دوستی و موالات با کافر نمی‌باشد. کسی که این را حرام بداند، آنچه را خدا حلال کرده حرام نموده است و تنها باید از خدا یاری جست.

فصلی در دسته‌بندی مردم در باب ولایت مؤمنان و بیزاری از کافران

سخن درباره شرح شرط چهارم را با ذکر خلاصه‌ای در این زمینه درباره انواع مردم در باب ولایت مؤمنان و بیزاری از کافران، از شیخ محمد بن عبدالوهاب **رَحْمَةُ اللَّهِ** به پایان می‌بریم. وی می‌گوید:

اصل دین اسلام و قاعده آن دو چیز است:

اول: فرمان به عبادت خدای یگانه بی‌شریک، تشویق به آن، موالات (دوستی) در راه آن و تکفیر کسی که آن را ترک کند.

دوم: هشدار دادن نسبت به شرک در عبادت خدا، سخت گیری در آن، دشمنی در راه آن و تکفیر کسی که مرتکب آن شود.

مخالفان این اصول چند دسته اند:

سرسخت ترین مخالف، کسی است که با تمام موارد مخالفت ورزد.

شخصی وجود دارد که خدای یگانه را می پرستد، اما شرک را انکار نمی کند و با اهل شرک دشمنی نمی ورزد.

برخی با آنان دشمنی می کنند اما تکفیرشان نمی کنند.

برخی توحید را دوست ندارند و از آن متنفر هم نیستند.

برخی آنان (اهل توحید) را تکفیر کرده و گمان می کنند که توحید اهانت و بی حرمتی به صالحان است.»

برخی شرک را دشمن نمی دارند و دوست هم ندارند.

برخی شرک را نمی شناسند و آن را انکار هم نمی کنند.

برخی توحید را نمی شناسند و آن را انکار هم نمی کنند.

و برخی - که خطرناک ترین نوع هستند - به توحید عمل می کنند، اما قدر آن را نمی دانند، با کسی که آن را ترک کرده دشمنی نمی ورزند و آنان را تکفیر نمی کنند.

و برخی شرک را ترک کرده و از آن کراهت دارند، اما قدر توحید را نمی دانند، با اهل شرک دشمنی نمی کنند و آنان را تکفیر نمی کنند.

این ها^{۳۶} با دین خداوند سبحان که پیامبران آورده اند مخالفت کرده اند؛ والله اعلم.

شرط پنجم: تسلیم و انقیاد در برابر آن با انجام اوامر و ترک نواهی.

از شروط «لا اله الا الله» انقیاد نسبت به مفاهیم آن است که همان عمل با جوارح است؛ یعنی عمل به واجبات الهی و ترک محرمات. دلیل این انقیاد سخن خداوند متعال است:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ﴾ [سوره زمر: ۵۴]
«و به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید،
آن گاه یاری نشوید.»

عبارت ﴿وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ شاهد این آیه است، زیرا حقیقت اسلام این است که بنده با قلب و جوارح خود تسلیم خداوند متعال شود و با توحید و اطاعت در برابر او منقاد گردد.

از دیگر دلایل وجوب انقیاد در برابر شریعت، سخن خداوند متعال است:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [سوره بقره: ۱۱۲] «آری، کسی
که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش
محفوظ است.»

و سخن خداوند متعال: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [سوره لقمان: ۲۲] «و هر کس روی خود را به سوی خدا تسلیم کند در حالی که نیکوکار
باشد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است.»

^{۳۶} . مخالفینی که قبلاً ذکر شدند.

و سخن خداوند متعال: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ [سوره نساء: ۱۲۵] «و دین چه کسی بهتر است از آن کس که روی خود را تسلیم خدا کرده در حالی که نیکوکار است و از آیین حق گرایانه ابراهیم پیروی نموده است؟» عبارت ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا﴾ یعنی هیچ دینی بهتر نیست و تسلیم کردنِ روی به سوی خدا، همان خضوع و انقیاد در برابر اوست و نیکوکاری در عمل (احسان)، با اخلاص برای خداوند متعال و پیروی از پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** محقق می شود.

ابن کثیر **رَحِمَهُ اللَّهُ** در تفسیر آیه پیشین می گوید: خداوند متعال از کسی خبر می دهد که روی خود را تسلیم خدا کرده، یعنی عمل خود را برای او خالص نموده و منقاد فرمان و شریعت او شده است. به همین دلیل فرمود: ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾، یعنی در عمل خود نیکوکار است، با پیروی از اوامر و ترک نواهی؛ ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ یعنی پیمانی محکم از خداوند گرفته است که او را عذاب نکند. پایان.^{۳۷}

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۚ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [سوره احزاب: ۳۶] «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و پیامبرش کاری را مقرر کنند، در کارشان اختیاری داشته باشند؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، قطعاً در گمراهی آشکاری گرفتار شده است.»

^{۳۷} . به سخنان شنفیطی در «أضواء البيان» در تفسیر این آیه سوره نساء مراجعه کنید.

ابن کثیر رَحْمَةُ اللَّهِ در تفسیر این آیه می گوید: این آیه در تمامی امور عام است؛ به این معنا که اگر خدا و پیامبرش به چیزی حکم کنند، هیچ کس حق مخالفت ندارد و هیچ کس در اینجا اختیار، رأی یا سخنی ندارد، همان گونه که تبارک و تعالی می فرماید:

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ [سوره نساء: ۶۵] «نه چنین است، قسم به پروردگارت که آنان ایمان نمی آورند مگر اینکه در اختلافات خود، تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

در حدیث آمده است: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، هیچ یک از شما ایمان نیاورده است مگر آنکه خواسته اش تابع آن چیزی باشد که من آورده ام.»

به همین دلیل نسبت به مخالفت با آن سخت گیری کرده و فرموده است: ﴿ وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴾ [احزاب: ۳۶] «هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، بی تردید دچار گمراهی آشکار شده است.»

مانند این سخن خداوند متعال: ﴿ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [سوره نور: ۶۳] «پس کسانی که از فرمان او سرپیچی می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای به آنان برسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند. پایان.»

از مواردی که باید به آن توجه داشت این است که انقیاد نسبت به شریعت، از نشانه های محبت به خداوند متعال است، چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ﴾ [سوره آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد.»

امام شافعی رَحْمَةُ اللَّهِ در ایاتی که به وی منسوب است می گوید:

تعصي الإله وأنت تزعم حبه هذا لَعْمَرِي في القياس بدیع

لو كان حبك صادقا لأطعته إن المحب لمن يحب مطيع

نافرمانی خدا می کنی در حالی که ادعای محبت او را داری، به جانم قسم که این در قیاس، چیز عجیبی است

اگر محبتت راستین بود اطاعتش می کردی، که همانا فرد محب از کسی که دوستش دارد اطاعت می کند.

تفاوت بین انقیاد (فرمان برداری) و قبول (پذیرش) این است که قبول یک امر قلبی و مرتبط با قلب است، اما انقیاد، تسلیم شدن اعضا و جوارح در برابر اوامر خداوند متعال است. پس قبول، سبب است و انقیاد، اثر و نشانه آن؛ و خداوند هدایت گر است.

شرط ششم: یقین به آن، که همان کمال علم یقینی به این کلمه است و ضد آن شک در مفاهیم و مقتضیات آن است.

یقین همان کمال علم و تصدیق است و ضد آن شک و تردید است که پناه بر خدا، حالت منافقان است. دلیل وجوب یقین سخن خداوند متعال است:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴾ [سوره حجرات: ۱۵] «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده و سپس شک و تردیدی به خود راه ندادند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند؛ آنانند که راستگویانند.»

پس برای صدق ایمانشان به خدا و رسول، شرط کرد که شک نکنند ﴿لم یرتابوا﴾؛ یعنی در آنچه مأمور به ایمان به آن شده‌اند تردید نکنند که در رأس آن‌ها ایمان به کلمه «لا اله الا الله» و مفهوم آن یعنی یگانگی خدا در عبادت است.

دلیل از سنت بر اینکه یقین یک شرط است، سخن پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوهریره س است: «هر کس را پشت این دیوار دیدی که گواهی می‌دهد لا اله الا الله و قلبش به آن یقین دارد، او را به بهشت بشارت ده.»

از ابوهریره رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ روایت است که پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و من رسول خدا هستم؛ هیچ بنده‌ای با این دو کلمه خدا را ملاقات نمی‌کند - در حالی که در آن‌ها شکی نداشته باشد - مگر آنکه وارد بهشت می‌شود.»^{۳۸} بنابراین، یقین مستلزم نفی شک و تردید است. کسی که به مقتضیات کلمه توحید یقین نداشته باشد، صرفاً به زبان آوردن آن در روز قیامت و در قبر هنگام سؤال دو فرشته سودی به حالش نخواهد داشت؛ زیرا تنها تلفظی زبانی بوده و اعتقاد قلبی وجود نداشته است. همان‌طور که می‌دانیم، ایمان اعتقاد به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان (جوارح) است که با طاعات افزایش و با گناهان کاهش می‌یابد.

در حدیث براء بن عازب رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ درباره سؤال دو فرشته از میت پس از دفن، دلیلی بر این مدعا وجود دارد؛ از پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شده است که درباره شخص کافر فرمودند

^{۳۸} . مسلم: (شماره ۲۷) از ابوهریره رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ [۱] روایت کرده است که گفت: ما همراه پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [۲] در سفری بودیم. توشه‌های مردم تمام شد، تا جایی که تصمیم گرفتند برخی از شترهایشان را (برای غذا) ذبح کنند. عمر گفت: ای رسول خدا، اگر آنچه از توشه‌های مردم باقی مانده را جمع می‌کردی و بر آن دعا می‌نمودی (چه می‌شد؟). پس چنین کرد. صاحب گندم، گندمش را آورد و صاحب خرما، خرمایش را آورد. مجاهد گفت: و صاحب هسته، هسته‌هایش را آورد. گفتم: با هسته‌ها چه می‌کردند؟ گفت: آنها را می‌مکیدند و روی آن آب می‌نوشتند. پس پیامبر بر آن‌ها دعا کرد تا اینکه مردم، ظرف‌های توشه خود را پر کردند. سپس در آن هنگام فرمود: «گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست و من فرستاده‌ی خدایم؛ هیچ بنده‌ای که بدون شک و تردید این دو را (با ایمان) ملاقات کند، مگر آنکه وارد بهشت می‌شود.»

دو فرشته نزد او می آیند و او را می نشانند و به او می گویند: پروردگارت کیست؟ می گوید: هاه هاه، نمی دانم. به او می گویند: دینت چیست؟ می گوید: هاه هاه، نمی دانم.^{۳۹} پس ندا دهنده ای از آسمان ندا می دهد که او تکذیب کرد؛ بستری از آتش برایش بگسترانید و دری از جهنم به رویش باز کنید. پس از گرما و باد سوزان جهنم به او می رسد و قبرش چنان بر او تنگ می شود که دنده هایش در هم فرو می رود. مردی زشت رو، با لباس های کثیف و بوی بد نزد او می آید و می گوید: بشارت باد تو را به چیزی که ناراحت می کند، این همان روزی است که به تو وعده داده می شد. کافر می گوید: تو کیستی؟ که چهره ات چهره ای است که با خود شر می آورد! می گوید: من عمل پلید تو هستم. کافر می گوید: پروردگارا، قیامت را برپا مکن.^{۴۰}

پس شخص شک کننده، پناه بر خدا، کافر است؛ زیرا به اصل دین اسلام که همان شهادت «لا اله الا الله» است یقین ندارد.

اما مؤمنی که به شهادت «لا اله الا الله» و عقاید نهفته در آن یقین دارد، بدون تردید و لکنت به دو فرشته پاسخ می دهد. در ادامه همان حدیث آمده است که دو فرشته نزد مؤمن می آیند، او را می نشانند و می گویند: پروردگارت کیست؟ می گوید: پروردگارم الله است. می گویند: دینت چیست؟ می گوید: دینم اسلام است. می گویند: این مردی که در میان شما مبعوث شد کیست؟ می گوید: او رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است. می گویند: علم تو از کجاست؟ می گوید: کتاب خدا را خواندم، به آن ایمان آوردم و آن را تصدیق کردم. پس ندا دهنده ای

^{۳۹} این، محل استشهاد از حدیث است، و آن سخن اوست که گفت: «هاه هاه، نمی دانم». این عبارت دلالت دارد بر اینکه او نسبت به لوازم گفتن کلمه توحید یقین نداشت؛ پس - پناه بر خدا - هلاک شد، چنان که خواهد آمد.

^{۴۰} این حدیث را امام احمد در «مسند» (جلد ۴، صفحه ۲۸۷) در قالب حدیثی طولانی روایت کرده است، همچنین ابو داود آن را در (شماره ۴۷۵۳) آورده است. محققان «مسند» سند آن را صحیح دانسته اند و گفته اند: راویان آن از راویان صحیح (بخاری و مسلم) هستند. همچنین الالبانی آن را صحیح دانسته است؛ همان گونه که در «صحیح الجامع» (شماره ۱۶۷۶) و «مشکاة المصابیح» (شماره ۱۶۳۰) تصحیح کرده است.

در آسمان ندا می‌دهد که بنده‌ام راست گفت؛ بستری از بهشت برایش بگسترانید، لباسی از بهشت بر او بپوشانید و دری از بهشت به رویش باز کنید.

پیامبر فرمودند: پس از نسیم و عطر بهشت به او می‌رسد و قبرش تا جایی که چشم کار می‌کند برایش گشاده می‌شود.

فرمودند: مردی خوش‌سیما، با لباس‌های زیبا و بوی خوش نزد او می‌آید و می‌گوید: بشارت باد تو را به چیزی که شادت می‌کند، این همان روزی است که به تو وعده داده می‌شد. مؤمن به او می‌گوید: تو کیستی؟ چهره‌ات چهره‌ای است که با خود خیر می‌آورد.

می‌گوید: من عمل صالح تو هستم. مؤمن می‌گوید: پروردگارا قیامت را برپا کن تا به سوی خانواده و مالم بازگردم.

بخاری در صحیح خود از هشام بن عروه، از همسرش فاطمه بنت منذر، از اسماء بنت ابی‌بکر، از خواهرش عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت کرده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «... و به من وحی شده است که شما در قبرها مورد آزمایش قرار می‌گیرید، مشابه یا نزدیک به فتنه دجال - اسماء گفت نمی‌دانم کدام یک را فرمودند - . یکی از شما را می‌آورند و به او گفته می‌شود: درباره این مرد چه می‌دانی؟

اما شخص مؤمن یا موقن (اهل یقین) - اسماء گفت نمی‌دانم کدام یک را فرمودند - می‌گوید: او محمد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با دلایل روشن و هدایت نزد ما آمد و ما او را اجابت کردیم، ایمان آوردیم و پیروی کردیم. به او گفته می‌شود: با آرامش بخواب، ما می‌دانستیم که تو اهل یقین بودی.

اما شخص منافق یا شک کننده (مرتاب) - اسماء گفت نمی دانم کدام یک را فرمودند - می گوید: نمی دانم، شنیدم مردم چیزی می گویند، من هم همان را گفتم.»

این دو حدیث، حال فردی که به کلمه توحید یقین دارد و نعمتی که در قبر به او داده می شود، همچنین حال فردی که در کلمه توحید شک دارد و عذابی که پیشاپیش در قبر به او می رسد را روشن می کند.

شک، از صفات منافقان نیز هست. خداوند متعال در توصیف آنان می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ [سوره توبه: ۴۵] «تنها کسانی از تو اجازه [برای رفتن به جهاد] می خواهند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دلهایشان دچار شک و تردید شده است، پس آن ها در شک خود سرگردانند.»

و می فرماید: ﴿مُذَبَذَبَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ﴾ [سوره نساء: ۱۴۳] «در میان آن [دو گروه] سرگردانند؛ نه با اینانند و نه با آنان.»

خداوند متعال بیان کرده است که شک و تردیدی که در دل منافقان است، یک بیماری است، چنان که می فرماید: ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ اِزْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ۚ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [سوره نور: ۵۰] «آیا در دلهایشان بیماری است، یا شک کرده اند، یا می ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ستم کنند؟ بلکه آنان خود ستمکارند.»

شرط هفتم: صدق (راستگویی) در آن، که همان تطابق ایمان قلبی با گفتار زبانی و عمل جوارح است، و ضد آن نفاق است.

از شروط تحقق «لا اله الا الله»، راستی و صداقتی است که با دروغ منافات دارد. این صداقت عبارت است از تطابق آگاهی به معنای کلمه «لا اله الا الله» (که جایگاهش عقل است) با ایمان به آن (که جایگاهش قلب است) با تلفظ آن (که جایگاهش زبان است) و با انقیاد و فرمانبرداری جوارح نسبت به آنچه این کلمه بر آن دلالت دارد. پس شناخت عقلی، ایمان قلبی، گفتار زبانی و عمل جوارح را تصدیق می کند.

دلیل صدق از قرآن، سخن خداوند متعال است: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۖ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ [سوره عنکبوت: ۳] «و مسلماً کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم؛ تا خدا کسانی را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] بشناساند.»

یعنی در جان و مالشان آزمایش می شوند تا مخلص از منافق، و راستگو از دروغگو بازشناخته شود.

دلیل صدق از سنت، روایتی است که بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم - در حالی که معاذ پشت سر ایشان سوار بود - فرمودند: ای معاذ بن جبل! گفت: لیبیک و سعدیک ای رسول خدا.

فرمودند: ای معاذ!

گفت: لیبیک و سعدیک ای رسول خدا. (سه بار تکرار کرد).

فرمودند: «هیچ کس نیست که از روی صدق دل شهادت دهد که لا اله الا الله و محمد رسول الله، مگر آنکه خداوند او را بر آتش حرام می کند.»

معاذ گفت: ای رسول خدا، آیا مردم را از این موضوع باخبر نکنم تا خوشحال شوند؟

فرمودند: «در آن صورت به آن تکیه می کنند (و عمل را رها می کنند).» معاذ در هنگام مرگ، از ترس گناه (کتمان علم) این موضوع را بازگو کرد.^{۴۱}

و از رفاعه جهنی **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت است که گفت: با رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** باز می گشتیم، تا اینکه به منطقه کدید (یا قدید) رسیدیم. مردانی از ما شروع کردند به اجازه گرفتن برای رفتن نزد خانواده هایشان و پیامبر به آنان اجازه می داد. پس رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** برخاست، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود: «چه شده است مردانی را که آن طرف درختی که نزدیک رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است، برایشان منفورتر از طرف دیگر است؟» (یعنی دور شدن از پیامبر را ترجیح می دهند).

در آن هنگام کسی از قوم را ندیدیم جز آنکه می گریست. مردی گفت: هر کس پس از این از شما اجازه بگیرد نادان است.

در این هنگام پیامبر حمد خدا را به جای آورد و فرمود: «در پیشگاه خداوند شهادت می دهم؛ هیچ بنده ای نمی میرد که صادقانه از ته دل به لا اله الا الله و به اینکه من رسول خدا هستم گواهی دهد و سپس در راه راست گام بردارد، مگر آنکه وارد بهشت می شود.»^{۴۲}

^{۴۱} . او این کار را به خاطر ترس از گرفتار شدن در گناه کتمان علم انجام داد؛ و چیزی که اصلاً او را به کتمان (سخن) واداشته بود، ترسش از این بود که مردم این حدیث را بد بفهمند؛ به این صورت که به گفتن دو شهادت (شهادتین) اکتفا کنند و عمل (به لوازم و احکام دین) را رها نمایند. زیرا از عوام مردمی که حقوق و لوازم شهادتین را نمی دانند، چنین رفتاری ممکن است سر بزنند؛ و خدایت که یاری دهنده است. برای توضیح این حدیث، به شرح ابن حجر رحمه الله در «فتح» (فتح الباری) مراجعه کن. این حدیث را بخاری (شماره ۱۲۸) و احمد در «مسند» خود (جلد ۵، صفحه ۲۳۳) روایت کرده اند.

^{۴۲} . این حدیث را احمد در مسند خود (جلد ۴، صفحه ۱۶) روایت کرده است، و محققان المسند سند آن را صحیح دانسته اند.

و از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هرگاه مؤذن گفت: الله اكبر، الله اكبر و یکی از شما گفت: الله اكبر، الله اكبر، سپس مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله، او نیز گفت: اشهد ان لا اله الا الله، سپس مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، او نیز گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، سپس مؤذن گفت: حى على الصلاة، او گفت: لا حول ولا قوة الا بالله، سپس مؤذن گفت: حى على الفلاح، او گفت: لا حول ولا قوة الا بالله، سپس مؤذن گفت: الله اكبر، الله اكبر، او نیز گفت: الله اكبر، الله اكبر، سپس مؤذن گفت: لا اله الا الله؛ وارد بهشت می شود.»^{۴۳}

ابن ابی حاتم در تفسیر سوره آل عمران ذیل آیه ﴿فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [سوره آل عمران: ۲۰] از ربیع درباره ﴿فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ روایت کرده که گفت: هر کس این سخن را صادقانه از ته دل بگوید - یعنی ایمان بیاورد - قطعاً هدایت یافته است.

ضد صدق، (کذب) دروغ است و این امر با اعتقاد به چیزی که ناقض «لا اله الا الله» است، یا به زبان آوردن چیزی که مخالف آن است، یا خودداری جوارح از عمل محقق می شود. همه این ها از نشانه های نفاق است. خداوند متعال درباره منافقان می فرماید: ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [سوره فتح: ۱۱] «با زبان های خود چیزی می گویند که در دل هایشان نیست.»

^{۴۳} . این حدیث را مسلم (شماره ۳۸۵) روایت کرده است - و لفظ روایت از اوست - و ابن خزیمه نیز آن را در صحیح خود (جلد ۱، صفحه ۲۱۸) آورده است. ناشر: المكتب الإسلامی.

شرط هشتم: کفر به آنچه با آن منافات دارد، و ضد آن، ایمان به تمام یا بخشی از چیزهایی است که با آن منافات دارد.

بدان - خداوند ما و شما را رحمت کند - از آنجا که تحقق شهادتین جز با نفی و اثبات به دست نمی‌آید، یعنی نفی تمام آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود و اثبات عبادت منحصرأً برای خداوند یگانه‌ی بی‌شریک؛ برخی از اهل علم شرط هشتمی را به شرایط تحقق «**لا اله الا الله**» افزوده‌اند و آن کفر به چیزی است که با آن منافات دارد و از آن به «طاغوت» تعبیر می‌شود. دلیل این شرط از کتاب خدا، این سخن خداوند متعال است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ [سورة البقرة: ۲۵۷]

«پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است که گسستنی برای آن نیست.»

کفر به طاغوت در این آیه کریمه، همان نفی الوهیت غیر خدا در کلمه «**لا اله الا الله**» و خلع شرکا و همتایان از خداوند متعال و بیزاری جستن از آنهاست، ایمان به خدا در این آیه، همان اثبات الوهیت منحصرأً برای خداوند متعال در همین کلمه است. پس هر کس این دو شرط را محقق سازد، «**لا اله الا الله**» را محقق ساخته است.

سنت شریف نیز بر وجوب کفر به آنچه با «**لا اله الا الله**» منافات دارد، دلالت می‌کند. پیامبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** همواره معنای اسلام را با ذکر دو امر برای مردم تبیین می‌کردند: عبادت خدا و اجتناب از شرک؛ اجتناب از شرک همان معنای کفر به طاغوت است. چنان که در حدیث جبرئیل از ابوهریره **رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ** آمده است: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: مَا الْإِيمَانُ؟ قَالَ: الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ.»

قَالَ: مَا الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: الْإِسْلَامُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ.^{٤٤}

«روزی پیامبر ﷺ در میان مردم حضور داشت که جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت: ایمان چیست؟ فرمود: ایمان آن است که به خدا، فرشتگانش، کتاب‌هایش، دیدار او، پیامبرانش و به رستاخیز ایمان بیاوری. گفت: اسلام چیست؟ فرمود: اسلام آن است که خدا را پرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی، نماز را برپا داری، زکات واجب را پردازی و رمضان را روزه بگیری.»

از ابویوب انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که مردی گفت: ای رسول خدا، مرا از عملی آگاه کن که مرا به بهشت وارد کند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ.»^{٤٥}

«خدا را پرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی، نماز را برپا داری، زکات پردازی و صله رحم به جا آوری.»

از معاذ بن جبل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: «كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَصْبَحْتُ يَوْمًا قَرِيبًا مِنْهُ وَنَحْنُ نَسِيرُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ وَيُبَاعِدُنِي عَنِ النَّارِ. قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ عَظِيمٍ، وَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَنْ يَسْرُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ.»^{٤٦}

«در سفری همراه پیامبر ﷺ بودم، روزی در حالی که در حرکت بودیم به ایشان نزدیک شدم و گفتم: ای رسول خدا، مرا از عملی آگاه کن که مرا به بهشت وارد کند و از

^{٤٤} بخاری (۵۰)، مسلم (۹)، نسائی (۵۰۰۷)، ابن ماجه (۶۴).

^{٤٥} بخاری (۱۳۹۶)، نسائی (۴۶۷) الفاظ از نسائی است.

^{٤٦} ترمذی (۲۶۱۶)، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

آتش دور سازد. فرمود: از چیز بزرگی پرسیدی، اما آن برای کسی که خدا بر او آسان گرداند، آسان است؛ خدا را می‌پرستی و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهی، نماز را برپا می‌داری، زکات می‌پردازی، رمضان را روزه می‌گیری و حج خانه خدا را به جا می‌آوری.»

از ابوایوب انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ جَاءَ يَعْبُدُ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَيُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَيُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَيَصُومُ رَمَضَانَ، وَيَجْتَنِبُ الْكَبَائِرَ؛ فَإِنَّ لَهُ الْجَنَّةَ.»^{۴۷}

«هر کس بیاید در حالی که خدا را می‌پرستد و چیزی را شریک او نمی‌سازد، و نماز را برپا می‌دارد، زکات می‌پردازد، رمضان را روزه می‌گیرد و از گناهان کبیره دوری می‌کند؛ پس بهشت برای اوست.»

از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكُونَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكُونُ فِي النَّارِ.»^{۴۸}

«سه خصلت است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد: اینکه خدا و رسولش نزد او از هر چیز دیگری محبوب‌تر باشند و اینکه شخصی را دوست بدارد و او را جز برای خدا دوست نداشته باشد و اینکه از بازگشت به کفر کراهت داشته باشد همان‌گونه که از افکنده شدن در آتش کراهت دارد.»

^{۴۷} . نسائی (۴۰۰۹) ، أحمد (۴۱۳/۵) ، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^{۴۸} . منبع ان قبلا ذکر شد.

از ابو مالک از پدرش روایت است که گفت: شنیدم رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** می‌فرمایند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمَهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». ^{۴۹}

«هر کس «لا اله الا الله» بگوید و به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود کفر بورزد؛ مال و خونس حرام (محفوظ و محترم) است و حساب او با خداوند عزوجل خواهد بود.»

شیخ محمد بن عبدالوهاب **رَحِمَهُ اللَّهُ** ^{۵۰} در تعلیق بر این حدیث می‌گوید: «این از بزرگترین چیزهایی است که معنای «لا اله الا الله» را روشن می‌سازد. ایشان صرف تلفظ به آن را حفظ کننده خون و مال قرار نداده است و نه حتی شناخت معنای آن همراه با تلفظش را و نه اقرار به آن را و نه اینکه شخص فقط خدا را بخواند و شریکی برایش قرار ندهد؛ بلکه مال و خونس حرام (محفوظ) نمی‌شود مگر آنکه کفر به آنچه غیر از خدا پرستیده می‌شود را نیز به آن اضافه کند. پس اگر شک کند یا توقف نماید، مال و خونس حرام نمی‌شود. پس چه مسئله بزرگ و مهمی است و چه بیان روشنی و چه حجت قاطعی برای مخالفت کنندگان است.» ^{۵۱}

^{۴۹}. منبع ان قبلا ذکر شد.

^{۵۰}. شیخ محمد از مجددان دین بود که پس از فراموش شدن نشانه‌ها و معالم دین اسلام در شبه‌جزیره عربستان در قرن دوازدهم هجری، خداوند به وسیله او دین را تا امروز زنده و استوار ساخت، و مردم را از تعالیم و آثارش بهره‌مند گردانید. سخنان او در باب عقیده در کتاب‌های گوناگونش پراکنده است. او در سال ۱۱۱۵ هجری قمری متولد شد و در سال ۱۲۰۶ هجری قمری درگذشت. همه علمای بعدی سرزمین جزیره عربیه تا امروز، در حقیقت شاگرد فکری و علمی او به شمار می‌آیند. برای آگاهی از زندگی‌نامه او بنگرید به: «علماء نجد خلال ثمانية قرون» تألیف شیخ عبدالله بن عبدالرحمن الیسمام. و حتماً نیز مطالعه شود: «عقیده الشیخ محمد بن عبد الوهاب السلفیه» تألیف دکتر صالح بن عبدالله العبود. او دارای زندگینامه و شرح حال مفصلی است به قلم نوه‌اش، شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله، که در دو منبع آمده است: «مجموعه الرسائل والمسائل النجدیه» (جلد ۳، صفحات ۳۷۸ تا ۴۲۹)، و نیز «الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیه» (جلد ۱، صفحات ۳۷۲ تا ۴۳۹).

^{۵۱}. «کتاب التوحید»، باب تفسیر التوحید وشهادة «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

خلاصه این احادیث و دیگر روایات این است که پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** همواره بیان می کردند که یگانه دانستن خداوند در عبادت و شریک قرار ندادن برای او، همان معنای «**لا اله الا الله**» است و این دو (نفی شرک و اثبات توحید) با هم ملازمند.

توضیح تکمیلی در شرح معنای «طاغوت»

طاغوت از طغیان است، و در لغت به معنای تجاوز از حد است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ﴾ [سورة الحاقة: ۱۱]

«ما چون آب طغیان کرد (از حد خود گذشت)، شما را در آن کشتی سوار کردیم.»

در شرع، معنای طاغوت عبارت است از هر آنچه بنده به وسیله آن از حد شرعی خود تجاوز کند؛ خواه متبوع باشد، خواه معبود، و یا مطاع.

ابن قیم رَحْمَةُ اللَّهِ می‌گوید: «طاغوت هر آن چیزی است که بنده در مورد آن از حد خود بگذرد؛ از معبود، یا متبوع، یا مطاع. پس طاغوت هر قومی کسی است که به جای خدا و رسولش برای قضاوت نزد او می‌روند، یا او را به جای خدا می‌پرستند، یا بدون بصیرت از خدا از او پیروی می‌کنند، یا او را در چیزی اطاعت می‌کنند که نمی‌دانند طاعت خداست. اینها طاغوت‌های عالم هستند.»^{۵۲}

پس معبود مانند بت‌ها و قبرهایی است که پرستیده می‌شوند و متبوع مانند علمای سوء که حلال خدا را حرام یا حرام خدا را حلال می‌کنند، مانند برخی از علمای پیشین بنی‌اسرائیل، و کشیشان مسیحی و احبار یهود که از پیش خود قانون‌گذاری می‌کنند و می‌گویند این از جانب خداست؛ یا علمای منتسب به اسلام که دعا کردن صاحبان قبرها و ذبح و نذر برای آنان را جایز می‌دانند؛ و مطاع مانند ابلیس - که خدا ما را از او پناه دهد - و او رأس طاغوت‌هاست.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رَحْمَةُ اللَّهِ در پایان کتاب «الأصول الثلاثة» می‌گوید: «طاغوت‌ها بسیارند و سرکردگان آن‌ها پنج نفرند: ابلیس که لعنت خدا بر او باد، کسی که پرستیده شود

^{۵۲}. «إعلام الموقعين عن رب العالمين» (۵۸/۱ - ۵۹)، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان.

و به آن راضی باشد، کسی که مردم را به پرستش خود فراخواند، کسی که ادعای چیزی از علم غیب کند، و کسی که به غیر از آنچه خدا نازل کرده حکم کند. دلیل آن سخن خداوند متعال است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [سورة البقرة: ۲۵۷]

«در دین هیچ اجباری نیست. مسلماً راه هدایت از گمراهی روشن شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، قطعاً به دستگیره استواری چنگ زده است.»
پایان سخن وی.

سخن او (ابلیس که لعنت خدا بر او باد)؛ شیخ او را به عنوان اولین طاغوت ذکر کرده؛ زیرا او سردهسته دعوت کنندگان به شرک و بدی است، و هر کس خدا را نپرستد، در واقع ابلیس را پرستیده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [سورة یس: ۶۰]

«ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، زیرا او دشمن آشکار شماست؟ * و اینکه مرا پرستید که این راهی راست است؟»

شیطان را ابلیس نامیده‌اند؛ زیرا از رحمت خداوند ناامید (أبلس) شد.

سخن او (کسی که پرستیده شود و به آن راضی باشد)؛ یعنی کسی که مردم او را پرستند و او به آن عبادتی که مردم نسبت به او انجام می‌دهند راضی باشد، طاغوت است. دلیل طاغوت بودنش این است که او به صورت قلبی به کفر رضایت داده و به آن اطمینان یافته است.

در سخن مؤلف (و او راضی باشد) قید و احتیاطی وجود دارد؛ زیرا برخی از صالحان مورد پرستش قرار گرفته‌اند در حالی که از عبادت مردم نسبت به خودشان ناراضی بوده‌اند، مانند عیسی **عَلَيْهِ السَّلَام** علی بن ابی طالب، حسین بن علی بن ابی طالب، و برخی از علما و صالحانی که در سراسر جهان اسلام مدفون هستند. این افراد از اینکه مردم با روی آوردن به آنها برای دعا، ذبح، نذر و سایر عبادات، آنها را پرستند ناراضی‌اند. این شأن تمام صالحان است. کسانی که به پرستش خود راضی می‌شوند همان شیوخ گمراهی هستند که در زمین برتری جویی می‌کنند، مانند فرعون ملعون، و برخی از مشایخ صوفیه که راضی به تعظیم مردم نسبت به خودشان، تبرک جستن به آنها در زمان حیاتشان، و آمدن به زیارت قبورشان پس از مرگ، دعا کردنشان و طلب حاجت از آنها هستند.

سخن او (کسی که مردم را به پرستش خود فراخواند)؛ جرم این شخص از نفر قبلی بزرگتر است، و رأس این گروه فرعون است که به مردم گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [سورة القصص: ۳۸]

«من برای شما معبودی غیر از خودم نمی‌شناسم.»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَلِكُ نَجْزِيهِ جَهَنَّمُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ [سورة الأنبياء: ۲۹]

«و هر کس از آنان بگوید: من معبودی غیر از او هستم، پس او را به جهنم کیفر می‌دهیم؛ ستمکاران را این گونه کیفر می‌دهیم.»

در حکم این افراد، کسانی قرار می‌گیرند که مردم را به پرستش غیر خدا می‌خوانند و سخن خود را با شبهات و احادیث باطل و دروغین می‌آرایند، مانند علمای سوء؛ اینان برادران و

همتایان ابلیس و از طاغوت‌های بزرگ جهان هستند، چه مردم دعوتشان را بپذیرند و چه نپذیرند.

همچنین کسانی که وصیت می‌کنند در مسجد دفن شوند یا بر روی قبرشان گنبد و بارگاهی ساخته شود نیز در این گروه جای می‌گیرند؛ زیرا این شخص در حقیقت مردم را به تعظیم خودش فرا می‌خواند، در حالی که برای او بهتر بود وصیت کند مسجدی بسازند یا علمی را نشر دهند و امثال آن.

می‌گوییم: خداوند علی بن ابی‌طالب **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** را رحمت کند که وقتی زندیق‌ها - کسانی که گفتند او خداست - را نزد او آوردند، آن‌ها را با آتش سوزاند، همان‌طور که ابن حجر **رَحِمَهُ اللَّهُ** در «الجزء الثالث» از حدیث ابوطاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری از پدرش روایت کرده است که گفت: به علی گفته شد: در اینجا گروهی بر در مسجد هستند که ادعا می‌کنند تو پروردگارش هستی!

پس آن‌ها را فراخواند و گفت: وای بر شما، چه می‌گویید؟

گفتند: تو پروردگار، خالق و روزی‌دهنده ما هستی!

فرمود: وای بر شما، من نیز بنده‌ای مانند شما هستم، غذا می‌خورم همان‌گونه که شما می‌خورید، و می‌آشامم همان‌گونه که شما می‌آشامید، اگر خدا را اطاعت کنم در صورت مشیت او پاداشم می‌دهد، و اگر نافرمانی‌اش کنم می‌ترسم که عذابم کند، پس از خدا بترسید و بازگردید (توبه کنید).

آن‌ها از این کار امتناع کردند. فردای آن روز دوباره نزد او آمدند. قبر آمد و گفت: به خدا قسم بازگشتند و همان سخنان را می‌گویند.

فرمود: آن‌ها را وارد کن.

آن‌ها نیز همان حرف را زدند.

روز سوم فرمود: اگر این حرف را بزنید، شما را با بدترین نوع کشتن خواهم کشت.

آن‌ها همچنان بر حرف خود پافشاری کردند. پس دستور داد کارگرانی با بیل و کلنگ بیایند و بین در مسجد و قصر خندقی حفر کنند. و فرمود: (بکنید)، پس در زمین عمیق کردند. سپس هیزم آورد و در خندق آتش افروخت و گفت: من شما را در آن می‌اندازم مگر اینکه برگردید.

آن‌ها از بازگشت خودداری کردند، پس آن‌ها را در آتش انداخت. وقتی سوختند، فرمود:

إِنِّي إِذَا رَأَيْتُ أَمْرًا مُنْكَرًا أُوقَدْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَبْرًا

«من هرگاه کار منکری (بسیار زشت) ببینم، آتشم را برمی‌افروزم و قبر را فرامی‌خوانم.»

سپس حافظ (ابن حجر) گفته است: این سند حسن است.^{۵۳}

^{۵۳} . «فتح الباری» در شرح حدیث شماره (۶۹۲۲)، با اندکی اختصار. همچنین ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (ناشر: دارالفکر - بیروت) (جلد ۴۲، صفحات ۴۷۵-۴۷۶) در شرح حال علی بن ابی‌طالب، و ابونعیم اصفهانی در «طبقات المحدثین بأصبهان» (جلد ۲، صفحات ۳۴۲-۳۴۳) (ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت) از عثمان بن ابی‌عثمان نقل کرده‌اند که گفت: گروهی از شیعیان نزد علی بن ابی‌طالب آمدند، و ماجرا را به‌گونه‌ای همانند آنچه گذشت ذکر کرده است.

فایده: سمعانی در «الأنساب» (جلد ۵، صفحه ۳۹۶) (ناشر: دارالکتب العلمیه - بیروت) درباره نسبت «نصیری» می‌گوید: این نسبت به گروهی از غلات شیعه اطلاق می‌شود که به آنان «نصیری» گفته می‌شود، و نسبت به آنان «نصیری» است. این طایفه خود را به مردی به نام «نصیر» منسوب می‌کنند. او در میان گروهی حدود هفده نفر بود که ادعا می‌کردند علی خداست! اینان بدترین شیعیان بودند. این ماجرا در زمان خلافت علی رخ داد. او آنان را برحذر داشت و گفت: اگر از این سخن بازنگردید و اسلام خود را تجدید نکنید، شما را به مجازاتی کیفر خواهم داد که در اسلام همانندی برای آن شنیده نشده است.

سپس دستور داد گودالی در صحن مسجد جامع کوفه حفر کردند و در آن آتش افروخت. آنان را به بازگشت فراخواند، ولی بازنگشتند. پس به غلام خود «قنبر» دستور داد تا آنان را در آتش بیفکند. یکی از آن گروه که نامش «نصیر» بود گریخت و این عقیده کفرآمیز از او مشهور شد. نقل شده که هنگامی که علی آنان را در آتش می‌افکند، یکی از آنان گفت: اکنون یقین کردیم که او خداست! زیرا از پیامبر ﷺ به ما رسیده که فرمود: «با آتش، جز پروردگار آتش عذاب نمی‌کند.» و علی در حالی که آنان را در آتش می‌افکند، این شعر را می‌خواند:

إِنِّي إِذَا أَبْصَرْتُ أَمْرًا مُنْكَرًا أُوقَدْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَنْبِرًا

هرگاه کار ناپسندی ببینم آتشم را می‌افروزم و قنبر را فرا می‌خوانم

وقتی این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من به جای علی بودم، آنان را می‌کشتم ولی با آتش عذاب نمی‌کردم.

گفته شده این طایفه در «حدیثه» - شهری در کنار فرات - بوده‌اند. شریف عمر بن ابراهیم حسینی، شیخ زیدیان در کوفه، می‌گفت: وقتی از شام باز می‌گشتم، در حال عبور وارد حدیثه شدم. از نامم پرسیدند، گفتم: عمر. خواستند مرا به سبب نامم بکشند، تا آنکه گفتم من علوی و اهل کوفه‌ام؛ بدین‌گونه از دستشان رهایی یافتم، وگرنه نزدیک بود مرا بکشند. سخن سمعانی پایان یافت.

بخاری با سند خود از عجرمه روایت کرده است که گفت: نزد علی رضی‌الله‌عنه گروهی از زنادقه (کافران یا بی‌دینان) آورده شدند، و او آنان را در آتش سوزاند. خبر این کار به ابن عباس رسید، پس گفت: اگر من به جای علی بودم آنان را نمی‌سوزاندم، زیرا پیامبر خدا ﷺ نهی فرمود:

این روایت از مشهورترین احادیث در باب حدّ ارتداد و نیز در زمینه منع استعمال آتش به عنوان ابزار مجازات انسانی است. ابن عباس از نظر فقهی میان حکم کشتن مرتد و نهی از عذاب با آتش تفکیک کرده است؛ یعنی قتل را به عنوان مجازات مشروع دانسته، اما سوزاندن را مختص عذاب الهی می‌داند.

ائمه هدایت نیز بر همین مسیر حرکت کرده‌اند. علی بن عبدالله طیالسی می‌گوید: دستم را بر احمد بن حنبل کشیدم، سپس در حالی که او نگاه می‌کرد، دستم را به بدنم مالیدم (برای تبرک). او به شدت خشمگین شد و شروع به تکاندن خود کرد و گفت: (این کار را از چه کسی یاد گرفته‌اید؟! و آن را به شدت رد و انکار کرد.^{۵۴}

سخن او (کسی که ادعای چیزی از علم غیب کند)؛ دلیل طاغوت بودنش این است که او ادعای مشارکت با خداوند در یکی از صفات خاص او یعنی علم غیب را کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [سورة النمل: ۶۵]

«بگو: هیچ کس در آسمان‌ها و زمین غیب نمی‌داند جز خدا.»

و می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [سورة الأنعام: ۵۹]

«و کلیدهای غیب تنها نزد اوست، کسی جز او آنها را نمی‌داند.»

«با عذاب خدا (یعنی آتش) عذاب ندهید.» ولی من آنان را می‌کشتم، به خاطر سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «هر کس دین خود را تغییر دهد، او را بکشید.» منبع: صحیح بخاری، حدیث شماره ۶۹۲۲.
^{۵۴} «طبقات الحنابلة»، جلد اول، صفحه ۲۱۶، شرح حال شماره ۳۱۶، چاپ دارالکتب العلمیة.

جادوگران، کاهنان، منجمان، رمالان، کف‌بین‌ها، فال‌قهوه‌گیرها و امثال آنها در این دسته قرار می‌گیرند که به مردم می‌گویند (تو در ازدواجت موفق می‌شوی و تو موفق نمی‌شوی) یا ادعای دانستن مکان شیء گمشده و مانند آن را دارند. کسی که نزد این افراد برود، به نص حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کافر است که فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ»^{۵۵}

«هر کس نزد کاهن یا عرافی (فالگیر/غیب‌گو) برود و سخن او را تصدیق کند؛ قطعاً به آنچه بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده کافر گشته است.»

سخن او (کسی که به غیر از آنچه خدا نازل کرده حکم کند)؛ یعنی کسی که به غیر از احکام الهی حکم کند طاغوت است، و دلیل آن سخن خداوند متعال است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [سورة النساء: ۶۰]

«آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت بروند با اینکه به آنها فرمان داده شده که به او کفر بورزند؟ و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری بيفکند.»

طاغوت در اینجا توصیفی عام برای تمام شرایع و قوانین وضعی مخالف با شریعت اسلام است، مانند عرف‌های جاهلیت، رسوم قبیله‌ای، قوانین اساسی و امثال آنها که شامل حدود تعزیری و مجازات‌های مغایر با شریعت اسلام (چه در مورد مجازات قتل، سرقت، زنا یا غیر آن) هستند. پس کسی که با اعتقاد به اینکه این قوانین مساوی با شریعت اسلام یا بهتر از آن هستند، و یا اعتقاد به جایز بودن حکم کردن با آنها، بر اساس آنها حکم کند، کافر است

^{۵۵} . أحمد (۴۲۹/۲)، محققان مسند آن را صحیح دانسته‌اند.

و شکی در کفر او نیست؛ زیرا او خدا را با غیر او در حکمت و امرش برابر دانسته است. قانون‌گذاری حق خاص خداوند متعال و از مقتضیات ربوبیت اوست. همان‌گونه که غیر او کسی را خلق نمی‌کند، غیر او نیز فرمان نمی‌دهد: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [سورة الأعراف: ۵۴]

«آگاه باشید که آفرینش و فرمان تنها از آن اوست.»

بنابراین کسی که با غیر شریعت اسلام حکم کند و معتقد به جواز فعل خود باشد، یا حکم خود را بهتر یا مساوی با حکم خدا و رسولش بداند، پناه بر خدا کافر شده است.

اما آن دسته از حاکمان یا قاضیان مسلمان که با وجود اعتقاد به حرام بودن حکم به غیر شریعت اسلام، به خاطر پیروی از هوای نفس، یا دریافت رشوه، یا جانبداری از کسی چنین حکمی صادر کنند، گناهکار و نافرمانند و مرتکب یکی از گناهان کبیره شده‌اند، اما مانند گروه اول کافر نمی‌شوند.

در هر حال مراجعه برای داوری به احکام شریعت اسلام واجب است، زیرا خداوند حکیم، خبیر و رحیم است و می‌داند چه چیزی به صلاح مردم است و چه چیزی به آن‌ها زیان می‌رساند. و خداوند راست گفته است: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [سورة المائدة: ۵۰]

«و برای گروهی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خداست؟»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [سورة نساء: ۶۵]

«نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در اختلافات میان خود به داوری طلبند، سپس در دل خود از آنچه داوری کرده‌ای هیچ دلتنگی نیابند و کاملاً تسلیم شوند.»^{۵۶}

حاصل کلام این است که کسی که به خدا ایمان بیاورد ولی به طاغوت کفر نورزد، مسلمان نیست. شخص تنها زمانی مسلمان می‌شود که با اعتقاد به بطلان خدایان باطل، ترک عبادت آن‌ها، و دشمنی با آن‌ها و پیروانشان، ایمان به خدا و کفر به طاغوت را در خود جمع کند.

^{۵۶}. برای مطالعه بیشتر در این مسئله، به سخنان شیخ ابن عثیمین رحمه‌الله در کتاب «شرح ثلاثة الأصول»، صفحات ۱۵۴ تا ۱۵۹، چاپ دارالثریا - ریاض. مراجعه کنید و نیز بنگرید به کتاب «دروس فی شرح نواقض الإسلام» تألیف شیخ صالح الفوزان، صفحات ۹۹ تا ۱۰۹، چاپ هفتم، ناشر: مکتبة الرشد - ریاض. همچنین مراجعه شود به «مجموع فتاوی و مقالات متنوعة»، جلد دوم، صفحه ۳۲۶، اثر شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه‌الله. این سه منبع از آثار معتبر علمای معاصر سعودی هستند و هر سه در باب بیان نواقض ایمان و توضیح شرایط تحقق اسلام حقیقی، با تکیه بر اصول اعتقادی سلف و نصوص قرآن و سنت، سخنان مستندی آورده‌اند.

فصل در فضیلت ذکر خداوند با «لا اله الا الله»

این‌ها برخی از احادیث وارد شده در فضیلت ذکر «لا اله الا الله» است که بحث خود را با آن‌ها معطر ساخته و سخن خود را با آن‌ها به پایان می‌بریم. خداوند ما را از کسانی قرار دهد که این کلمه را با گفتار و کردار خود محقق می‌سازند؛ زیرا هر کس کلمه توحید را محقق سازد، پاداش ذکر خداوند به وسیله آن را به اندازه تحقق آن خواهد داشت.

پیش‌تر مجموعه‌ای از احادیث ذکر شد که بیان می‌کرد هر کس «لا اله الا الله» را با اخلاص و صداقت قلبی و بدون شک بگوید، وارد بهشت می‌شود. و این گروه دیگری از احادیث وارد شده در همین باب است:

از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةِ مَرَّةٍ؛ كَانَتْ لَهُ عَدَلٌ عَشْرَ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيتَ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلِ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلَّا رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ.»^{۵۷}

«هر کس صد بار بگوید: «خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست»، این عمل برای او برابر با آزاد کردن ده برده است، صد حسنه برای او نوشته و صد گناه از او پاک می‌شود، و در آن روز تا شب دژی برای او در برابر شیطان خواهد بود، و هیچ کس عملی بهتر از او نیاورده است مگر کسی که بیشتر از او عمل کند.»

^{۵۷}. بخاری (۶۴۰۳)، مسلم (۲۶۹۱).

از ابویوب انصاری شاز پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** روایت است که فرمودند: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ أَرْبَعَةَ أَنْفُسٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ.»^{۵۸}

«هر کس ده بار بگوید: «خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست»، مانند کسی است که چهار نفر از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد.»

از ابن مسعود **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت است که گفت: رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «لَقِيتُ إِبْرَاهِيمَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَقْرَأُ أُمَّتَكَ مِنَ السَّلَامِ، وَأَخْبِرُهُمْ أَنَّ الْجَنَّةَ طَيِّبَةُ التُّرْبَةِ، عَذْبَةُ الْمَاءِ، وَأَنَّهَا قِيَعَانٌ، وَأَنَّ غِرَاسَهَا: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.»^{۵۹}

«شب معراج ابراهیم را ملاقات کردم. او گفت: ای محمد، از طرف من به امت سلام برسان و به آنها خبر ده که بهشت خاکی نیکو و آبی گوارا دارد، و زمین آن بایر (آماده کشت) است، و نهال‌های آن: «سبحان الله»، «الحمد لله»، «**لا اله الا الله**»، «الله اکبر»، و «**لا حول ولا قوة الا بالله**» است.»

از براء بن عازب **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت است که گفت: رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند:

^{۵۸}. بخاری (۶۴۰۴)، مسلم (۲۶۹۳)، الفاظ از مسلم است.
^{۵۹}. ترمذی (حدیث شماره ۳۴۶۲)، طبرانی در کتاب «المعجم الكبير» (جلد ۱۰، صفحه ۱۷۳). عبارتی که در پیرامون آمده است، افزوده روایت طبرانی است. شیخ آلبنی رحمه الله این حدیث را در کتاب «السلسلة الصحيحة» (حدیث شماره ۱۰۵) صحیح دانسته است.

«مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،
أَوْ مَنَحَ مَنَحَةً،^{٦٠} أَوْ هَدَى زُقَاقًا؛^{٦١} كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً.»^{٦٢}

«هر کس بگوید: «خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست»، یا هدیه‌ای (مانند شیر دام) بدهد، یا راهی را به کسی نشان دهد؛ مانند کسی است که برده‌ای را آزاد کرده است.»

از معاذ بن جبل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمودند: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.»^{٦٣}

«هر کس آخرین سخنش «لا اله الا الله» باشد، بهشت بر او واجب می‌شود.»

ابن قیم رَحِمَهُ اللَّهُ می‌گوید: «به همین دلیل، خداوند آتش را بر کسی که حقیقت شهادت «لا اله الا الله» را به جا آورد حرام کرده است و محال است کسی که حقیقت این شهادت را محقق ساخته و به آن پایبند باشد، وارد دوزخ شود، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ﴾^{٦٤} «و کسانی که به شهادت‌های خود ایستاده‌اند» پس او در ظاهر و باطن، و در قلب و قالب خود به شهادتش ایستاده است. زیرا شهادتِ برخی از مردم مرده است، شهادتِ برخی خفته است که اگر بیدار شوند برمی‌خیزند، شهادتِ برخی درازکش است و شهادتِ برخی به برخاستن نزدیک‌تر است.

^{٦٠} . الْمَنِيحَةُ: گوسفند یا شتر شیرده است، مقصود از جمله این است که کسی حیوان شیردهی را به دیگری ببخشد یا برای مدتی در اختیارش بگذارد تا از شیرش استفاده کند. برای توضیح بیشتر بنگرید به کتاب «النهاية» مراجعه کنید.

^{٦١} . کسی راه را به گم‌گشته یا نابینا نشان دهد که از این مفهوم به عنوان «الزقاق» ذکر می‌شود برای توضیح بیشتر بنگرید به کتاب «النهاية» مراجعه کنید.

^{٦٢} . ترمذی (شماره ۱۹۵۷)، احمد بن حنبل در «مسند» (جلد ۴، صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۷)، و نیز بخاری در کتاب «الأدب المفرد» (حدیث شماره ۸۹۰) روایت کرده‌اند. همچنین، آلبانی و محققان مسند احمد آن را صحیح دانسته‌اند.

^{٦٣} . احمد (۲۳۳/۵)، محققان مسند احمد آن را صحیح دانسته‌اند.

این شهادت به لا اله الا الله در قلب به منزله روح در بدن است؛ پس روحی مرده است، روحی بیمار و به مرگ نزدیک‌تر است، روحی به زندگی نزدیک‌تر است، و روحی سالم و برپا دارنده مصالح بدن است.

بنابراین، حیات روح به زنده بودن این کلمه در آن است، همان‌گونه که حیات بدن به وجود روح در آن بستگی دارد. و همان‌گونه که هر کس بر این کلمه بمیرد در بهشت به سر خواهد برد؛ هر کس نیز با تحقق بخشیدن و پایبندی به آن زندگی کند، روحش در «جنة المأوی» در گردش خواهد بود و زندگی‌اش پاکیزه‌ترین زندگی‌هاست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ [سورة النازعات: ۴۰ - ۴۱] «و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوس بازداشته است * پس بی گمان بهشت جایگاه اوست.» پس بهشت جایگاه او در روز دیدار است. ^{۶۴}

از عباده بن صامت رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ.»

«هر کس شهادت دهد که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، و عیسی بنده خدا و فرستاده او، و کلمه‌ی اوست ^{۶۵} که آن را به مریم

^{۶۴} «الداء والدواء»، ص ۳۰۲، ناشر: دار ابن الجوزي - الدمام، با اندکی اختصار.

^{۶۵} . معنای اینکه «مسیح کلمه خدا است» این است که خدا او را با کلمه «کن» آفرید؛ پس مسیح با فرمان الهی در شکم مادرش مریم پدید آمد. برای توضیح بیشتر، به تفسیر ابن‌کثیر ذیل آیه ۱۷۱ سورة نساء مراجعه کنید.

افکنده و روحی از جانب اوست،^{۶۶} و بهشت حق است و دوزخ حق است؛ خداوند او را با هر عملی که داشته باشد وارد بهشت می کند.»

در روایتی از مسلم آمده است: «خداوند او را از هر یک از هشت در بهشت که بخواهد وارد می کند.»

از ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، عملی به من بیاموز که مرا به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند. فرمودند: «إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ حَسَنَةً، فَإِنَّهَا عَشْرُ أَثْمَالِهَا.» «هرگاه کار بدی کردی، کار نیکی انجام بده، زیرا آن کار نیک ده برابر پاداش دارد.» گفتم: ای رسول خدا، آیا «لا اله الا الله» از حسنات است؟ فرمودند: «نَعَمْ، هِيَ أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ.» «بله، آن نیکوترین حسنات است.»^{۶۷}

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خَيْرُ الدُّعَاءِ دُعَاءُ يَوْمِ عَرَفَةَ، وَخَيْرُ مَا قُلْتُ أَنَا وَالنَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»^{۶۸}

«بهترین دعا، دعای روز عرفه است، و بهترین سخنی که من و پیامبران پیش از من گفته ایم این است که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست.»

از جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمودند: «أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَفْضَلُ الدُّعَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ.»^{۶۹}

^{۶۶} . معنای اینکه «مسیح روحی از جانب خدا است» این است که روحی است که خدا آن را آفرید، همان گونه که ارواح دیگر انسان ها را آفرید. برای توضیح بیشتر، بنگرید به تفسیر ابن کثیر، سورة نساء، آیه ۱۷۱.

^{۶۷} . أحمد (۱۶۹/۵)، محققان مسند گفته اند حسن لغیره است.

^{۶۸} . ترمذی: ۳۵۸۵، آلبانی آن را حسن دانسته است. به کتاب «السلسلة الصحيحة» (حدیث شماره ۱۵۰۳) مراجعه کنید.

^{۶۹} . ترمذی شماره: ۳۳۸۳، آلبانی آن را در کتاب «صحيح الجامع» (حدیث شماره ۱۱۰۴) حسن دانسته است.

«برترین ذکر «لا اله الا الله»، و برترین دعا «الحمد لله» است.»

*از فضائل کلمه توحید این است که هر کس آن را در دنیا بگوید و نماز بگزارد و زکات بدهد، حکم به اسلام او می‌شود و جان و مالش در امان می‌ماند؛ در نتیجه اگر میان مسلمانان و کفار جنگی رخ دهد، او همراه کفار مورد حمله قرار نمی‌گیرد، بلکه مسلمانی است که در کنار مسلمانان به حساب می‌آید و حسابش در آخرت با خداست. اگر این کار را صادقانه و مخلصانه برای خدای متعال انجام داده باشد، این امر او را از جاودانگی در آتش نجات داده و موجب ورودش به بهشت می‌شود. اما اگر این کار را از روی نفاق انجام داده باشد تا جان و مالش را حفظ کند، حکمش در آخرت حکم منافقان و کافران است؛ بهشت بر او حرام می‌شود و خلود در آتش تا ابد بر او واجب می‌گردد.

دلیل آن حدیث ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيُؤْمِنُوا بِي وَبِمَا جِئْتُ بِهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.»^{۷۰}

«مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا زمانی که شهادت دهند خدایی جز الله نیست و به من و آنچه آورده‌ام ایمان بیاورند. پس هنگامی که چنین کردند، خون و مالشان از جانب من در امان است، مگر به حق آن، و حسابشان با خداست.»

از فضائل آن این است که هر کس هنگام مرگ آن را بگوید، وارد بهشت می‌شود، هرچند پیش از آن عذابی از آتش دوزخ به او رسیده باشد؛ به این معنا که اگر مسلمان بمیرد و بر این کلمه بمیرد، در آتش جاودانه نخواهد ماند. دلیل آن حدیث ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است که

^{۷۰} . مسلم: شماره ۲۱، همچنین در همین باب، از عمر بن خطاب، عبدالله بن عمر، جابر، انس بن مالک و دیگران (رضی الله عنهم) نیز احادیثی نقل شده که همه در صحیح آمده‌اند.

گفت: رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «لَقِّنُوا مَوْتَكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ آخِرَ كَلِمَتِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ الْمَوْتِ دَخَلَ الْجَنَّةَ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ وَإِنْ أَصَابَهُ قَبْلَ ذَلِكَ مَا أَصَابَهُ.»^{۷۱}

«به مردگان (در حال احتضار) خود «**لا اله الا الله**» تلقین کنید، زیرا هر کس در هنگام مرگ آخرین سخنش «**لا اله الا الله**» باشد، سرانجام روزی از روزگار وارد بهشت می شود، هرچند پیش از آن عذابی به او رسیده باشد.»

از فضائل آن این است که هر کس آن را خالصانه از قلب خود بگوید، خوشبخت ترین مردم به شفاعت پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در روز قیامت خواهد بود. حدیث وارد شده در این باره از ابوهریره **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** در خلال بحث پیرامون شرط اخلاص، پیش تر ذکر شد.

^{۷۱} این حدیث را «ابن حبان» در جلد ۷ صفحه ۲۷۲ نقل کرده است و شیخ «شعیب أرنؤوط» آن را صحیح دانسته است. برای توضیح بیشتر، به کتاب «احکام الجنائز» اثر آلبانی، باب «تلقین محتضر» مراجعه کنید.
نکته: بسیاری از مردم گمان می کنند در تلقین، فقط همین کافی است که کلمه «أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله» را به گوش محتضر (یا میت) برسانند، بدون این که به طور مستقیم به او بگویند که خودش این کلمات را بر زبان بیاورد. اما نظر درست این است که مطابق سنت، باید خود محتضر دستور داده شود که این کلمات را بگوید. دلیل آن، حدیث انس رضی الله عنه است که می گوید: رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به عیادت مردی از انصار رفت و به او فرمود: «ای دایی، بگو: لا إله إلا الله.» آن مرد گفت: «دایی (خال) هستم یا عمو؟» پیامبر فرمود: «نه، بلکه دایی هستی.» آن مرد پرسید: «آیا برای من بهتر است که بگویم: لا إله إلا الله؟» پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: «بله، بهتر است.»
این حدیث را «احمد» در مسند خود (جلد ۳، صفحه ۱۵۴) روایت کرده است، و آلبانی رحمه الله درباره سند آن گفته است: «این حدیث صحیح است بر طبق شرط مسلم.» این نکته را می توانید در کتاب «احکام الجنائز ویدعها» آلبانی، در باب «تلقین محتضر» ببینید.

خاتمه

این‌ها شروط این کلمه عظیم یعنی «**لا اله الا الله**» است؛ کلمه‌ای که آسمان‌ها و زمین به خاطر آن آفریده شده‌اند، پیامبران به خاطر آن مبعوث شده و کتاب‌ها نازل شده‌اند، بازار جهاد برپا شده و بهشت و دوزخ برای آن خلق شده‌اند. خداوند ما را به آگاهی از آن، تحقق بخشیدن به آن، عمل به مقتضایش، و برحذر بودن از افتادن در اقوال، افعال و اعتقاداتی که با آن منافات دارد یا از ارزش آن می‌کاهد، موفق بدارد. (چه بسا انسان عامی که این شروط در او جمع شده و به آن‌ها پایبند است، هرچند اگر از او خواسته شود آن‌ها را بشمارد نتواند به درستی این کار را انجام دهد؛ و چه بسا حافظی که الفاظ آن را مانند تیر به سرعت بیان می‌کند، اما می‌بینی که بسیار در مواردی که با آن در تناقض است گرفتار می‌شود. توفیق تنها به دست خداست و تنها از او یاری باید جست).

پایان کتاب با حمد و سپاس خداوند. و درود و سلام فراوان خداوند بر پیامبران محمد، و بر خاندان و یارانش باد.